کشف شاهنامۀ قبل
از دورۀ مغل

٦١۴ هـ ق = ١٢١٧ م

آغاز پژوهشهای نوی در شاهنامه شناسی

نگارش

علامه عبدالحی حبیبي

١٣٦٢ ش ١٩٨٣١م



معرفی کتاب

نام: کشف شاهنامهٔ قبل از دورهٔ مغل
نگارش: علامه عبدالحی حبیبی
ناشر: علامه رشاد خپرندویه ټولنه
پرداخت مالی: مرکز تحقیقات علامه حبیبي
خدمات کمپیوتر: مطیع الله ورهیال
سلسلهٔ نشرات: ۸
سال طبع: ۱۳۸٦ش برابر با ۲۰۰۷م
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

فهرست

بِسۡمِ اللهِ الرَّحۡمنِ الرَّحِیمُ

شاهنامهٔ فردوسی کتابیست با ارج جهانی و حماسه ییست که اکثر پهلوانان داستانهای دل انگیز آن، بسرزمین آریانای باستانی و خراسان مابعد (افغانستان کنونی) تعلق دارد و جولانگاهِ این گرُدان و شاهان نامور هم همین مناطق بلخ، تخار، سمنگان، کابل، غزنه، بست، زابل، نیمروز، هرات و مجاری هلمند و غیره بوده.

خود فردوسی هم از سرزمین طوس برخاسته، که در آنوقت جزوی از خراسان، در تحتِ سلطهٔ فرمانروایانِ غزنه بوده و تمام رواياتِ باستانی رویدادهای شاهنامه را هم از دهقانان و پیر مردان[١] این سرزمین شنیده و باقریحهٔ استوار و نیرومند که در شعرِ دری داشت آنرا برشتهٔ نظمِ آبدار کشیده است.

بنا برین هم از نظر تاریخی و داستانی و هم از جهت رجال شناسی و جغرافیایی و هم از پهلوی ادبی و لسانی، بیشتر از مواریث در خور افتخارِ مردم و سرزمین ما شمرده میشود و بایستی که همواره مورد توجه محققان و زبان شناسان و سایر دانشمندان باشد و ما میدانیم که این کتاب ارزشتمند قبلاً توجه عامه مردم ما را بحدی جلب کرده بود، که در شبهای دراز زمستان در زیر صندلیها و یا در تاوخانه های گرم، بزمهای شاهنامه خوانی می آراستند و پیران

[١] سخن گوی دهقان چه گوید نخست (آغاز داستان کیومرث)
سخن گوی دهقان چنین کرد یاد
تو بشنو زگفتار دهقانِ پیر (داستانِ جنگ رستم باکوان دیو، ١٣٦١٣)

و جوانان از شنیدن داستانهای عبرتناک و سودمندِ آن حظ میبردند و هم بنابرین شاهنامه نویسی و شاهنامه آرایی در مدتِ این ده قرن، از استانبول تا کلکته رواج داشت و هنرمندان از کاتبان خوش نویس یا نقاشان و مُذهّبان و مصوّران و صحّافان و جدول کشان و غیره، این کتابرا مظهر هنرمندیهای خود قرار داده بودند و تاکنون صدها نسخهٔ خوش خط و مزیّن و مُذَهّب و مصوَّرِ آن در کتابخانه ها و موزیم های دنیا محفوظست.

ولی جای تعجب است که کتابی باچنین ارزشهای ادبی و هنری، که مورد توجه و خوانش مردم از دربارها تا بزمهای عامه در روستاها و شهرها بوده، حتی یک نسخهٔ قدیم آن، که نزدیکتر بعصر حیات فردوسی (نیمهٔ اول قرن پنجم هجری) باشد باقی نمانده و تاکنون بر محققان و قدر شناسانِ این حماسهٔ جهانی پدیدار نیست و نه علتِ این مسئله بر کسی روشن است، جز اینکه بگوییم : یغمای جهانسوز چنگیزیان، تمام مراکز تمدن وکتابخانه های آسیای میانه و خراسان و ایران را از بین برد و درین بین نسخه های شاهنامه، با سایر آثار ارزشمند دانشورانِ این سرزمین هم از بین رفت و قراریکه برخی از مؤرخان، از آنجمله یاقوت حموی، بوجود چنین کتابخانه های غنی و اتلافِ آن اشاره ها دارند.

اما درینجا باستماع این دلیل، بحثِ ما قطع نمیشود و صدها سخن دیگر در بارهٔ این اثر گرانبهای فردوسی موردِ توجه ژرف بنیان سخن شناس قرار میگیرد که از تمام نسخه های باقیمانده و خطی شاهنامه، غالباً دو نسخه مجود نیست، که در ثبت کلمات و ترتیب یا عدد ابیات و تسلسلِ فصول و مطالب، باهم شباهت و موافقتِ در تام داشته باشند.

این مسئله هم هر شخص ژرف نگر را به شبهت و وسواس اندر می سازد، که اگر بقول فردوسی :

پی افگندم از نظم کاخی بلند　　　که از باد و بارانش ناید گزند

این کاخ پرافتخار نظم، اگر از چشم عوامل طبیعی مانند باد و باران

گزندی ندید، ولی از گزند ارادتمندانِ شاعر یعنی خواننده گان و نقالان و نویسنده گان نُسخ خطی و فرهنگ نگارانِ و حتی درباریان و دانشمندانی که به جمع و ترتیب و اصلاح نسخه های خطی آن گماشته می شدند و در متن آن دست می بردند، نجات نیافت و آسیبهایی دید، که تلافی آن اکنون میسّر نبوده و تمییز و تطهیر اصل از جعل بسیار دشوار است، در حالیکه نسخهٔ اقدمی که بعصر سرایندهٔ آن نزدیکتر باشد، تاکنون کشف نشده و بقول یکی از کارکنانِ شاهامهٔ طبع مسکو، اکنون دو نسخهٔ کهنه یا نو شاهنامه یافت نمیشود، که در انها دویست بیتِ پَی در پَي همسان و بی کاستی و فزونی باشد[۲].

چون نظمِ شاهنامه در سنه (۴۰۰ هـ ق = ۱۰۰۹ م) ختم شده، بنابرین معتبرترین نُسَخ آن همان تواند بود، که در طولِ همین قرنِ پنجم یا ششم هجری از طرف اهل زبانِ دری، و مخصوصاً در خراسان کتابت شده باشد، زیرا خراسانیان با طرز افاده و لهجه و بیان و ادای مطالب فردوسی آشنا بوده و بنابر نادانی تحریفی را در متنِ آن روا نمیداشته اند.

(۱)
نسخه های مهم خطی

(۱) نسخهٔ لندن : تا حدود سالهای هفتادم میلادی، دربین شاهنامه شناسان جهان، کهنترین نسخه های خطی شاهنامه نسخه یی بود که در موزه بریتانیا به شماره Add 12/103 موجود است و بر ورق آخر آن، که بخط نستعلیق عادی نازیبا در شش ستون نوشته شده، کلمات (کُتِبَتَ هذهِ النسخة فی محرم سنة

[۲] عبدالحسین نوشین : سخنی چند دربارهٔ شاهنامه ۳، طبع مسکو، ۱۹۷۰.

خمس و سبعین و ستمائه، کذا فی منقول عنه؟ سنه ٦٧٥) دیده میشود.

این نسخه را نویسندهٔ این سطور سراپا ندیده ام و گویند که چند ورقش بخط نستعلیق گونه است و بقیه بخط نسخ شش ستونی کتابت شده[٣] و در طبع مسکو ١٩٦٠ م هم در جملهٔ چهار نسخهٔ اساسی که مورد مراجعهٔ ترتیب دهندگان بوده، هم همین نسخهٔ موزهٔ بریتانیا ٦٧٥ (؟) بدرجهٔ اول مأخذ قرار داده شده و بقول آنها "از کلیهٔ نَسخ خطی که تابحال معلوم و مشهور است، قدیمی تر و بنظر ما بهترین نسخهٔ موجود است".[٤]

تا جاییکه عکس برخی از صفحاتِ این نسخه را دیده ام، نویسندهٔ این سطور نسخهٔ لندن را بسیار نوتر از سنه ٦٧٥ ق میدانم. زیرا رسم الخط نستعلیق آن در انجام، بنظر من مربوط حدود ۸۰۰ تا ۹۰۰ ق است. بقول کسانی که آن نسخه را دیده اند، گویا تمام نسخه بیک قلم نیست. برخی به خط نسخی و برخی به نستعلیق است. از روی خط نستعلیق آن با دلایل قاطع حکم توان کرد، که کتابت ٦٧٥ ق نیست. زیرا ما تبدیل خط نسخ و تعلیق را به نستعلیق پیش از حدود ۷۰۰ هـ ق تعیین کرده نمیتوانیم و قدیمترین اثری که از نستعلیق تاکنون سراغ داریم، همان شاهنامه دیموت نستعلیق خوش ۷۴۰ ق ۱۳۳۹ م است، که تصاویر آنرا بین ۸۰۲ – ۸۱۲ ق ۱۳۹۹ – ۱۴۰۹ م مولانا شمس الدین تبریزی ساخته و پرداخته است.[٥]

و بعد ازین نسخهٔ شرح مختصر قای عضد را بخطِ نستعلیق خوانا (اما بدون مزایای هنری) بقلم نجم الدین کرخینی بسال ۷۸۵ ق ۱۳۸۳ م که در

---

[٣] ایرج افشار : شاهنامه از خطی تا چاپی، طبع تهران ۱۳۵۵ ش.

[٤] پیش گفتار شاهنامه، طبع مسکو ٦، سال ۱۹٦۰ ش.

[٥] حبیبی : هنر عهد تیموری، ۷۷۵، طبیع تهران، ۱۳۵۵ ش.

محله الافرنج شهر تبریز نگارش یافته[۶] سراغ داریم و ازین بر می آید که شیوهٔ نستعلیق نویسی از اوایل قرن هشتم هجری رواج یافته و در اواخر آن و هم در طول قرن نهم بمعراج زیبایی و نفاست هنری رسیده است.

با در نظر داشتن این مقدمات، چگونه تصور می توان کرد، که نسخهٔ لندن بسال ٦٧۵ ق کتابت شده باشد؟

من چون اصل نسخهٔ لندن را ندیده ام، باقطع و یقین درینجا گپ نمیزنم، ولی از روی عکس صفحهٔ واپسین این نسخه که عناوین آن بخط نسخ و متن شش ستونی آن به نستعلیق نازیبای عادی نگاشته شده و آثار حدث و نو بودن بر وجنات آن نمایان است. مانند نوشتن چراغ، چو، پوشش و پای، به سه نقطهٔ (چ، پ) که از خصایص نسخه های بعد از قرنِ هفتم است.

درین صفحه پس از بیت اخیر شاهنامه :

هر آنکس که دارد هُش و رای و دین　　　پس از مرگ بر من کند آفرین

(مهر مربع ناخوانا)

کلمات تم، تم در دو سطر زیر آمده و بر کنار چپ آن باهمان خط متن این صفحه، در چهار سطر کوتاه عبارات (کُتِبَت هذه النسخه فی محرم سنه خمس و سبعین و ستمائه) نوشته شده و زیرِ آن می بینیم (کذا فی منقول عنه (؟) سنه ٦٧۵)[۷] ولی درین سطر و کلمات منقول عنه نقاط ندارد و خوانش آن حدسی است

زیر آن کسی بزبان انگلیسی چنین نوشته :

A.H. 675 – AD 1276 The date of this manuscript

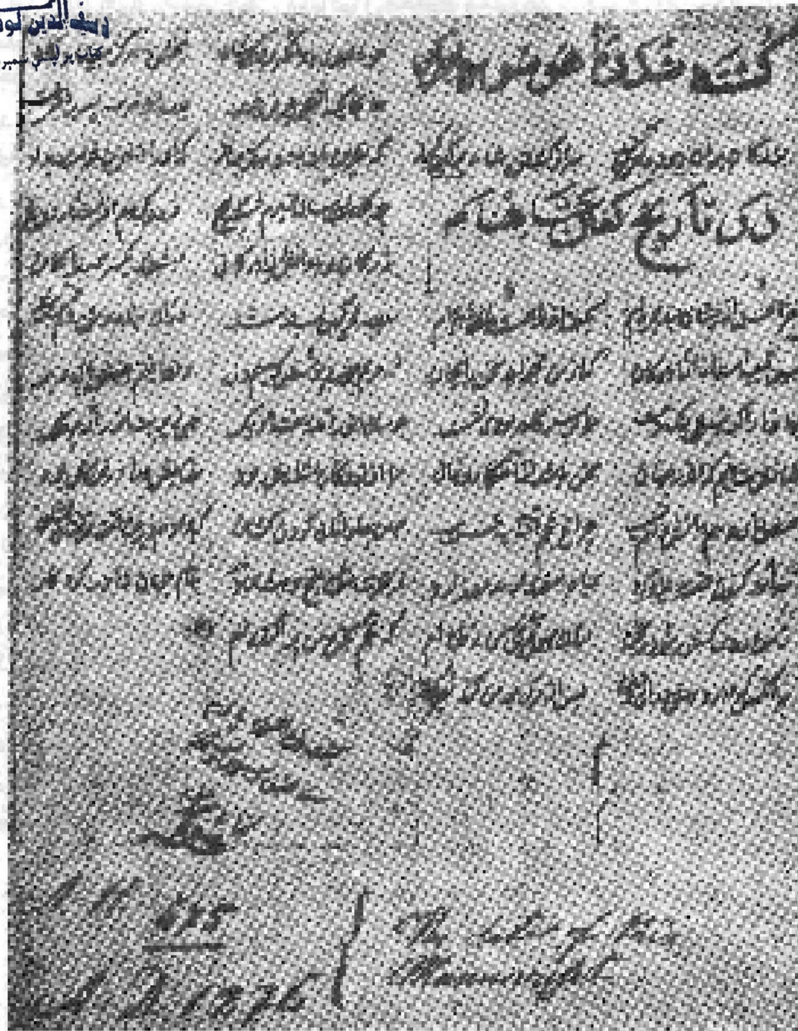
بنا برین حدسِ من اکنون که اصل نسخه را ندیده ام، از روی مطالعهٔ همین صفحهٔ اخیر نسخه چنین است، که این نسخه بخط نَسخ بوده، ولی نواقصی

---

[۶] احمد سهیلی : مقدمهٔ گلستان هنر ۱۷، طبع تهران، ۱۳۵۲ ش.

[۷] شاهنامه از خطی ... ٦١.

داشته، که آنرا شخصی دیگر (شاید در حدود ۸۵۰ ق) بخط ناخوش نستعلیق مروج عرص خود، از روی نسخه یی دیگر که در محرم ٦۷۵ق نوشته شده بود تکمیل کرده و زیرِ آن به عبارات (کذا فی منقول عنه سنه ٦۷۵) بدین مطلب اشاره نموده است.



بنابرین تفصیل تا وقتیکه تمام نسخهٔ لندن برأی العین دیده نشود و ممیزاتِ خطی و املایی و کاغذ و دیگر خصایص نسخه شناسی دران، بدقت معاینه نَشود، از روی مشاهدهٔ عکس فوق، حدس قریب بیقین همین است و هم ازینروست که برخی از نسخه شناسان، تاریخ کتابتِ آنرا امری مُسلمّ ندانسته و نوشته اند: "که اگر احتمال خدشه یی در تاریخ کَتابتِ آن نرود، و همه اوراقش یکدست دانسته شود ...[۸] "

بهر صورت چون رسم الخط نستعلیق در ٦٧۵ ق هنوز رواج و نضج نیافته و هم طرز نگارش نستعلیق نسخهٔ لندن به نوشته های قرن ۹ – ۱۰ ق شباهت تام دارد و در نوشتن حروف خاص فارسی پ، چ، گ نیز همسان نیست بنابرین مورد ظن و شک است.

در کتاب نفیس اطلس خط تألیف خطاط ماهر حبیب الله فضایلی (طبع اصفهان ۱۳۵۰ ش) به نسخهٔ قرآن پاک (پوهنتون لاهور) استناد جسته و اشکال پ، چ، گ را با سه نقطه در رسم الخط نَسخی (حدود ۴۵۰ ق) این تفسیر نشان داده اند و فضایلی ازین نسخه چنین نتیجه میگیرد :"که درین تفسیر که باحتمال قوی کتابتِ آن قبل از ۴۵۰ هـ میباشد، نویسنده برای حروف فارسی پ، چ، گ تمییزی قَایل شده است که سه تای اولی را به سه نقطه و گاف را گاهی به دو، و گاهی به سه نقطه مشخصّ داشته است، لذا از دلالت اینگونه مدارک پی می بریم، که ایرانیان از آغاز برای حروف خاص زبان خود تمییز قایل شده اند، ولی کاتبان رعایت نکرده تا کم کم متروک گشته است و هم در تفسیر قرآن پاک دیده می شود، که نویسندهٔ آن، برخی اوقات، این تمییز را رعایت نکرده است ...".[۹]

---

[۸] شاهنامه از خطی ... ص ۱۰.

[۹] فضایلی : اطلس خط ۴۴٦. همین مطلب را پروفیسر شیرانی مالک اصلی کتاب، در مقالهٔ خود در مجلهٔ ایورینتل کالج میگزین لاهور (می ۱۹۳۲ م) نوشته بود.

این استدلال هم استوار و بمنزلت یک دستور مسلمّ و مَتبع عامه بنظر نمی آید، زیرا ما در اقدم نُسخ خطی تاریخ دار فارسی که تا کنون مکشوفست، یعنی کتاب الابنیه عن حقایق الادویه تألیف موفق الدین ابو منصور علی هروی، که بخط اسدی شاعر طوسی در ۴۴۷ ق ۱۰۵۵ م نوشته شده (نسخهٔ خطی کتابخانهٔ عامه ویانا A. F 340 دارای ۲۱۹ ورق برسم الخط متحول کوفی به نَسخی) هم چنین تردد و ناهمسانی را در نوشتن همین حروف می بینیم. مثلاً در صفحه ۹ سطر ۵ نسخهٔ عکسی طبع بنیاد فرهنگ ۱۳۴۴ ش تهران (چون بشیر بُپزندَ) بصراحت با سه نقطه و ضمهٔ ب و فتحهٔ پ دیده می شود، در حالیکه همین (چون) در صفحات ٦، ٣٦، ۴۹، ٩٦، ۱۳۵ بیک نقطه (جون) است. در (ص ۱۳۵) سطر ٦ حکیمان پیشن به (پ) و ترکیب یزدان پرست (ص ۴ سطر ۸) به سه نقطه است، در حالیکه در سطر بعد کلمه پس بیک نقطه (بس) است و ما میدانیم که پس و بس اندر مفهوم و معنی تفاوتی دارند. در نسخهٔ خطی هدایة المتعلمین (بادلیان اکسفورد) مکتوب بسال ۴۷۸ ق ۱۰۸۵ م نیز همین خلط و ناهمگونی دیده می شود.[۱۰]

نسخهٔ دوم خطی کهنتری که تاکنون شناخته شده، مجلد سوم شرح تعرف، تألیف امام فقیه اجل ابو ابراهیم بن اسمعیل مستملی بخاری نوشته شده ۲۴ شوال ۴۷۳ ق ۱۰۸۰ م است. این نسخهٔ نفیس از کابل به پشاور برده شده و در حدود ۱۹۳۰ م به کتابخانهٔ مرحوم فضل صمدانی در بالاماړی پشاور داخل و اکنون در موزیم کراچی است. طرز نوشته و خط این نسخه عیناً بخط کتابت الابنیه شبیه است و در سرتاسر نسخه (پ، چ) را بشکل (ب، ج) بدون سه نقطه نوشته اند.[۱۱]

بهر صورت : در بارهٔ اکثر نُسخ خطی که تاکنون صدها ازان را دیده ام،

---

[۱۰] جلال متینی : رسم الخط فارسی در قرن ۵ هـ، مشهد، ۱۳۴٦ ش.

[۱۱] حبیبی : یکی از قدیمترین نسخ زبان پارسی، مجلهٔ دانش، تهران ۱۳۳۱ ش.

گفته می توانم که در رسم الخط کهن برخی از نُسخ درازمنۀ مابعد، خواننده گانِ آن بعمد دست برده و نقطه گذاری جدید، بغرض سهولت قرائتِ آن کرده اند، که این مطلب، از مطالعۀ دقیق و خواندن سرتاسر کتاب و غور و دقت در علایم و نقاط و نوعیت کاغذ و مداد آن روشن می شود، ورنه نویسندۀ چیره دست و ادیب سخنوری مانند اسدی چگونه یک حرف را در دو سطر متصل، طوریکه گذشت، مکرراً ناهمسان و باختلاف نقاط و علایم متمّیزه می نوشت؟

حدس من تا وقتی که عین نُسخ خطی ویانا و اکسفورد وغیره با دقت و امعان نظر دیده نوشد همین است، که این ناهمسانی و ناهمگونی، ناشی از تصرف خواننده گان بعدی کتابهاست، که آنرا می خواندندو برای تسهیل خوانش، مطابق رواج عصر بر ب، ج، گ نقطه گذاری میکردند، که گاهی در همان صفحه، برخی از حروفِ مذکوره، ازین تصرف و دستبرد نجات می یافت و بر حالتِ سابق خود می باَقی میماند و یک دلیل اینگونه تصرفِ بعدی، اختلاف شکلِ نقطه گذاریست، که گاهی سه نقطه را ∴ و گاهی ∵ نوشته اند و باری بقول مرحوم شیرانی شبیه شوشه است، بشکل کامۀ کنونی، و این هر سه نوع تصرف در مخطوطه تفسیر کلکسیون شیرانی لاهور پدیدار است و همین مطلب را در سنه ۱۹۳۸ م هنگامیکه مقالۀ تحقیقی وی برین موضوع پیشتر در اورینتل میگزین نشر شده و من در کتابخانۀ بسیار غنی و نُسخ نایاب خطی او در لاهور چند هفته رفت و آمدی داشتم و از محضر آن پیر مرد گرامی نقاد نکته رس مستفید بودم، بخودش گفته بودم و او میفرمود : اگر این مطلب ثابت آید، بران تجدید نظر خواهم کرد. زیرا در دو نسخۀ خطی کیمیای سعادت امام غزالی : قاهره ٥٧٦ ق و نسخۀ موزۀ برتانیه ٦٧٢ ق هم اختلاف نقطه گذاری دیده می شود مانند بیر و پیر، بیدا و پیدا، جیست و چیست.[۱۲]

برای مثال میگویم که نسخۀ ۲۷ ورقی خطی تفسیر قرآن عظیم که در جملۀ

---

[۱۲] محمود شیرانی : قرآن پاک کی ایک قدیم تفسیر ۲، طبع لاهور ۱۹۳۲ م.

نسخ خطی کابل موجود است (حدود قرن ۴) چون در ازمنهٔ بعدی دران دسبردی نشده و در تنقیط جدید آن کسی نکوشیده، بر همان نسخ اصلی سابق باقی مانده و تنقیط آن سراپا بیک سان و همگونه است، یعنی پدید، چون، پیدا، گماشت، پیغامبر، چیز، بشکل بدید، جون بیدا، کماشت، بیغامبر، جیز نوشته شده و دستی به تنقیط مابعد آن نبرده اند.

دو نسخهٔ خطی کتاب التفهیم البیرونی بخط ثلثی قرن ۴ – ۵ مورخ ۵۳۸ ق و ۵۹۳ ق نیز از تطاول بعدی مصئون مانده و در املای قدیم آن دست نبرده اند مانند ناجاره (ناچاره)، کسترده (گسترده)، جیست (چیست)، کژ (کج).[۱۳]

اکنون در پرتو این مطالعات نسخهٔ لندن را باید دید که متأسفانه نمونهٔ متن نسخی آن پیش من نیست و تمام حدسم بر یک صفحهٔ عکسی آن مبنی است، که قبلاً نوشته شد و آنرا کتابت ٦٧٥ ق نمیدانم.

(۲)
نسخهٔ کهنتر ٦١۴ ق

گفتیم که مخطوطهٔ شاهنامهٔ قبل از یغمای مغل را قبلاً سراغ نداشتیم و نُسخِ تاریخدار تا آغاز قرن نهم بدین ترتیب معلوم بود :

۱. همان نسخهٔ لندن با تاریخ مزعوم ٦٧٥ ؟ که در بالا شرح دادیم.

۲. نسخهٔ خطی لینن گراد ٧٣٣ ق ١٢٧٦ م.

[۱۳] بنگرید : عکس برخی از صفحات این دو مخطوطه در نسختین التفهیم طبع تهران.

۳. نسخهٔ خطی مصر ۷۹٦ ق ۱۳۹٤. [١٤]

در ۲۷ دسمبر ۱۹۷۸ م یکتن پروفیسر شرق شناس ایتالوی بنام A. M. Piemontese در نسخ خطی کتابخانهٔ ملی فلورانس ایتالیا، دست نویس شاهنامهٔ فردوسی را کشف کرد که مدت ۴ قرن ناشناس مانده و با اشتباه بنام یک تفسیر بینام عربی قرآنِ مجید در فهارس ضبط شده بود. چون این خبر در یک روزنامه روما منتشر شد، محافل شرق شناسی دنیا را به تعجب و تلاش انداخت و حسِ کنجکاوی علماء را بر انگیخت و خود پروفیسر موصوف مقالتی مفصل در حدود صد صفحه و هشت فصل بزبان ایتالوی نوشت و عکس هشت صفحهٔ آن دست نویسِ کهنسال را با مباحث دقیق درآن گنجانید. چون من زبان ایتالوی را نمیدانم، درینجا از اختصارِ انگلیسی آن استفاده میکنم.

این کتاب از جملهٔ آثاری بود که یکی از دانشمندان و مستشرقانِ سرشناس ایتالوی G.B.Raimondi ۱۵٦۳-۱٦۱٤م مدیر چاپخانه کتب طبی شرقی در روما فراهم آورده بود و سهواً بعنوان کتاب نامعلومی در تفسیر قرآن شناخته شده بود (دستنویس نمبر CI III 24).

این نسخه که بعد ازین آنرا بعلامت (ف = فلورانس) معرّفی میکنیم، در سنه ۱۵۹۴ م بوسیلهٔ سیاح دانشمندی که G. Vecchietti نامداشت و برای فراهم آوری نُسخ خطی طبی شرق فرستاده شده بود، از مصر بروما برده شد و در تصرف کتابدار کتب طبی فلورانس ا. مگلیابیچی (۱٦۳۳ – ۱۷۱۴ م) درآمد و بعد ازو در جملهٔ کتبش به کتابخانهٔ ملی فلورانس انتقال یافت.

نسخه (ف) عبارت از جلد اول شاهنامهٔ فردوسی است که به خط خوش نَسخی سیاه در ۲٦۵ ورق بقطع ۴۸ ×۳۲ سانتی متر نوشته شده و در هر صفحه

---

[١٤] دستنویس های شاهنامه بعد از ۸۰۰ ق فراوان و در کتابخانه های ممالک اروپا، آسیا و امریکا پراگنده اند. در سنه ۱۳۲۷ ش مرحوم دکتر مهدی بیانی فهرست ۴۸ دستنویس مهم تاریخدار را تا سنه ۱۰۰۰ ق ترتیب و بمن فرستاده بود (علیه الرحمه).

مقدار نوشته شدهٔ آن (۳۲ × ۲٦) سانتی متر در ۴ ستون است، که هر یکی از ۱۴ تا ۲۳ سطر (بطوذ متوسط ۲۲ سطر) دارد.

چون این نسخه از پشتی اصلی برامده و شیرازهٔ آن گسیخته. در ترتیب بعدی دو ورق مقدمهٔ منثور آن ضایع گشته و اوراق ۱۰۱ – ۱۰۷ آنرا بیجا دوخته اند و اوراق بین ۲۹۵ ب تا ۲٦۰ الف (مشتمل بر حدود ۷۰۰ بیت) نیز از بین رفته است.

این نسخهٔ نایاب عزیز، بر هر ورق خود، در بین ابیات، یک یا سه کتیبهٔ مزین و منقش مستطیل (غالباً با خط کوفی پیچیده بین تزئیناتِ هندسی و گل و برگ و حلزونی) دارد، که عدد تمام کتیبه های مزین در متن ابیات به ۷۰٦ میرسد ولی این کتیبه های کوفی تزئینی عناوین داستانها و مضامین شاهنامه نیست، زیرا عناوین منثور مضامین در سطور جداگانه بخط نسخی متن کتاب نگارش یافته که تمام آن در ظرف ۵۲۳ صفحه به ۳۵۴ عنوان میرسد.

بر ورق اخیر ۲٦۴ ب بعد از بیت :

براں آفرین کافرین آفرید مکان و زمان و زمین آفرید

بخط نسخی کاتب متن چنین نوشته است :

"تمام شد مجلد اول از شاهنامه ببیروزی و خرمی، روز سه شنبه سیئم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده[۱۵]بحمدالله تعالی و حسن توفیقه و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله الطاهرین الطیبین".

درین سطور خاتمه, کاتب نام خود را ننوشته, ولی بر رسم قدیم کاتبان کتب رفته است مثلاً نسخهٔ خطی ترجمان البلاَغهٔ محمد را دویانی هم در آخر چنین دعائیه دارد :

"اسپری شد این کتاب بپروزی و به روزی و نیک اختری و فرخی بر دست ... اندر اواخر ... رمضان سال بر بانصد و هفت از هجرت ... ۵۰۷ هـ".

[۱۵] این تاریخ مساویست با ۹ می ۱۲۱۷ م.

از روی عکس هایی که از برخی صفحات این نسخه داده اند، رسم الخط نَسخی آن چه در نظم و چه در مقدمهٔ منثور از دستبرد تصرفات و تنقیط های کاتبان و خواننده گان بعدی سالم مانده و تمام گ ها (ک) و چ (ج) و پ (ب) و کجی (کژی) و گژدم (کژدم) و ویژه گان (ویژکان) است. اگر چه کاتب نام خود و جای کتابت را ننوشته ولی از طرز خط و خاتمهٔ منثور فوق و تاریخ ۶۱۴ ق پدیدار است، که این نسخه بزمانهٔ قبل از مغل و دورهٔ متأخر سلجوقیان تعلق دارد. از نوشته های زیرین خاتمهٔ مذکور نیز مطالبی بدست می آید، که این نسخه در دستِ کی و در کجا بوده؟ مثلاً در دست چپ بیاض خالی بخط حدود قرن ۹ مطَالبی از قبیل "او را که علی امام باشد ... و هر که آمد عمارت نو ساخت، رفت و من زل (کذا) بدیگری پرداخت" بامضای الفقیر نظام کاشی نوشته شده[۱۶]، و بر دست راست بخط تعلیق قدیم "طالعه العبد المحتاج للرحمة الله تعالی ... الظفر؟ ... المولی فی ... الوافق؟ ... هذا لکتاب الامیر المرحوم المغفور نذر؟ الله کتبه عبده محمد اخی المکرم؟ ... من شهور سنه اثنی وثلاثین و ستمائه؟ ... " علاوه برین چند نوشتهٔ دیگری هم دارد، که در عکس مشهود نیست و دانشمند ایتالوی موصوف کلمات سابقه را در ان خوانده است و بدین جهت گوید که این نسخه در سنخه ۶۳۲ ق ۱۲۳۴ م در دست یکی از فرقهٔ اخیان اناتولی سلجوقی بوده و بر برخی از اوراق آن توضیحاتی بترکی نوشته و بر بعض ابیاتِ ممتاز نشانی گذاشته بودند. این نسخه جز آسیبهای جزوی که در قسمتهایَ تزئینی و رنگها دیده روی همرفته سالم مانده و کمتر استعمال شده است و بنا برین از نظر سبک تزئینات نیز در

---

[۱۶] پیمو نتسی بنابرین احتمال میدهد که شاید این نسخه در کاشان نوشته شده باشد، ولی نظام کاشی یکی از خواننده گان بعدی نسخه بوده و خط او نسبت به متن نسخه جدیدتر است و آنچه در شماره ۱۰ خراسان نظام کابلی خوانده شده ظاهراً سهو است، زیرا از جملهٔ دو امضایش یکی بصراحت کاشی است نه کابلی؟

خور اهمیت بوده و با آثار کمی که از دورهٔ سلجوقی باقیمانده همپایه شمرده میشود و جداول تزئینی شنجرفی که متن ابیات کتابرا احاطه میکند، بیک نمونه کهن تزئین اصیل قدیم بر میگردد.

اما نوارهای کوچک مستطیل مزین بااشکال حلزونی و خطوط منحنی که در بین نقاشیهای آن مطالبی بخط کوفی تزئینی بین جداول پیچانده شده، هر یکی در حدود ۵/۵۰ سانتی متر درازی دارد و چنین نوارهای مستطیل تزئینی در کتب خطی دیگر قرن ۵ – ٦ هم دیده میشود، که هنر شناس غربی فلوری آنرا بر شش طرز تقسیم کرده و این شکل سوم از آن اشکالست. ولی دانشمند پیمونتسی نتوانسته است، از روی این اشکال، نگارستان (جای نقاشی) آنرا با مقایسه بانواع دیگر این گونه نگارها تعیین نماید. باوجودیکه نظایر آن در آغاز سوره های نُسخ خطی قرآن عظیم دیده میشود، اما ایضاح کامل این موضوع، تحقیقات مقایسوی هنری فراوان بکار دارد که مطالب نوینی را در موضوع تزئینات دستنویسهای فارسی قبل از مغل روشن خواهد ساخت و شاید نوشته های پیچیده در خطوط و اشکال تزئینی که بخط کوفیست ربطی با متن داستانهای شاهنامه داشته باشد و ما می بینیم که این سنتِ تزئینی تا قرن نهم هجری در شاهنامهٔ بایسنقری هم پیروی شده است.

(۳)
مقدمه های شاهنامه

برای شاهنامهٔ فردوسی تاکنون چهار مقدمهٔ قدیم و جدید سراغ داریم، که مقدمهٔ کهن آن بنام مقدمهٔ شاهنامهٔ ابو منصوری معروف و از قدیمترین آثار بازماندهٔ نثر دریست که در سنه ۳۴٦ ق ۹۵۷ م بقلم ابو منصور محمد بن

عبدالله المعمری وزیر ابومنصور عبدالرزاق حکمران خراسان، بر شاهنامهٔ منثوری نوشته شده، و وی بامر این حکمران از خداینامه های قدیم و روایاتِ دهقانان و فرزانه گان و جهان دیده گان مانند ماخ از هری و یزدان داذ پسر شاپور از سیستان و ماهوی خورشید پسر بهرام از نشابور و شاذان پسر برزین از طوس فراهم آورده بود و این مقدمه با مقدمه و مقابله و حواشی مرحوم علامه محمد قزوینی در جلد دوم بیست مقاله (ص ۲۴ – ٥٦) در تهران ۱۳۱۳ ش طبع شده است.

دوم : این مقدمه در آغاز نسخهٔ لندن که ذکر آن گذشت، آمده و مصدر برخی داستانهای نادرست و بی بنیاد دست و سهوهای صریح تاریخی و الحاقی دارد، که در نسخهٔ کتابخانهٔ سلطانیه مصر مخطوطه ۷۹٦ ق هم ضبط است و اشعار مجعولی را بنام هجونامه سلطان محمود در آن بسط داده اند و محمد قزوینی آنرا مقدمهٔ اوسط نامیده است، که مأخذ برخی از مقدمات مابعد و داستانهای مجعولِ آن همین مقدمه بوده است و از نسخهٔ قاهره پدید می آید، که در اواخر قرن هشتم مروج بوده.

سوم : مقدمه ییست که بین مقدمه دوم و چهارم بایسنقری نوشته شده و در آغاز برخی از شاهنامه ها که در قرن هشتم نوشته اند دیده میشود و تکرار همان مطالب مقدمهٔ اول و دومست بعبارات تازه تر با برخی از اشعارِ سست، و اضافهٔ مطالب نادرست و بی سند که آغاز آن چنین است : "سپاس و آفرین خدایی را که این جهان و آن جهان آفرید..." و قراریکه دیده میشود اندک تفاوتی بامقدمهٔ دوم دارد و در بسا موارد عیناً از عبارات مقدمه اول و دوم مأخوذ است.

چهارم : مقدمهٔ شاهنامه معروف بایسنقریست، که بامر شاهزادهٔ هنرمند و با ذوق غیاث الدین بایسنقر میرزا بن شاهرخ بن تیمور بر شاهنامه ییکه در سنه ۸۲۹ ق از چند نسخهٔ خطی گردآورده شده، نوشته اند که باین بیت آغاز می شود:

افتتاح سخن آن بِه که کند اهل کمال بثنای ملک الملک خدای متعال

این نسخه بزعم فراهم آوران آن مصححّ و مکمل بوده، در حالیکه دران بسا ابیات آوارۀ و سست بی مایه از مخطوطات متعدد راه یافته و در یک جلد نفیس تا سال ۸۳۳ ق ۱۴۲۹ م بخط جعفر بایسنقری ماهر ترین خطاطانِ دربار هرات با ۲۲ مجلس مصوّر و جلد ممتاز طلاپوش از بیرون و معّرق از درون و اوراق سرلوحه و ترنج دار مرصع و جداول مذهّب در کمال آرایش و پیرایش نوشته شد، که باعترافِ هنر شناسان جهان، بهترین و ارزشمند ترین کتب مصور جهان و نمونۀ اکمل و مرصّع هنر هرات شمرده میشود و در سنه ۱۳۵۰ ش باتمام مزایاء و خصایص هنری آن چاپ شده است (درین مقاله به علامت (با) اشاره می شود).

از مطالعۀ مقدمه و متن نسخۀ بایسنقری پدید می آید، که تا اواسط قرن نهم هجری هم خصایص املای قدیم حروف خاص فارسی باقی بود مثلاً گ بشکل ک عربی مانند کردانند (ص ۹) کرفت (ص ۱۰) و چ بیک نقطه مانند جون، جند (ص ۹ – ۱۰) جنانجه (ص ۱۱) در حالیکه همین حروف فارسی را در کلمات پسندیده (ص ۹) و چرخ (ص ۱۱) و پاستان نامه (ص ۹) و چنین (ص ۱۷) و پروردگار (ص ۱۰) و غیره بسه نقطه هم می بینیم و ازین بر می آید، که کاتب خود را بتوحید املای این کلمات مکلف نمی دانسته و یا اینکه تنقیط آن در زمانۀ بعد از طرف خواننده گان واپسین صورت گرفته است[۱۷].

علاوه برین این نکته هم واضح میگردد که گِردآورنده گان به تکمیل آن از نُسخ خطی متعدد که در دسترس شاهزاده مقتدری بود کوشیده و میخواسته اند

[۱۷] نسخۀ بایسنقری باید با احتیاط تمام مورد استفاده قرار گیرد، زیرا جعفر خطاط ماهر عصر مانند برخی از خوشنویسان دیگر غلط نویس هم بوده، یا غالباً نسخۀ خود را بغرض تصحیح ثانوی نخوانده است. برای مثال کلمه ملوک را در (ص ۱۲ سطر ۳) مکوک عجم نوشته و تصحیح نکرده است.

بر عدد ابیات نسخهٔ خویش بیفزایند و لوَ اکثر ابیاتِ آن مجعول و سست و از گفتار خود فردوسی نباشد. و هم نویسندهٔ مقدمه بر روایات مقدمه های قبلی، اگر چه برخی مطالب آن سست و بی سند و با وقایع تاریخ متضاد هم باشد، اتکار کرده و بدون تمییز غث از سمین و سره از ناسره نوشته است، که اعتبار تاریخی و ثقت مقدمه و ذوالمقدمه را از نظر انتقادی از بین می برد.

سهوهای فاحشی که درین مقدمه دیده میشود به برخی ازان اشارت میرود:

۱. در شرح حال حکیم فردوسی گوید که وی درآن ایام شنیده بود، که دقیقی بنظم شاهنامه مشغول بوده و بر دست غلامی کشته شد ... در آنوقت والی طوس ابو منصور اشمیکنن (؟) بود و فردوسی باشارت و نوازش او بنظم شاهنامه مشغول کشت، عن قضاء الله اسیکن (؟) را وفات رسید و فردوسی دربارهٔ نام و رحلتش گوید :

یکی نامور بود مافرو نام بگیتی رسیده زنیکی بکام ...
جو آن نامورکم شد از انجمن جو در باغ سروسهی از جمن
نه زو زنده بینم نه مرده نشان زدستِ ستمکاره مردم‌کشان



(ص ۲۸ داستان دوست مهربان)

این داستان از بُن متزلزلست، زیرا ما فرو در نسخه های دیگر بنظر نمی آید و در طبع ژول موهل (پاریس ۱۸۳۸ – ۱۸۷۸ م) زیر عنوان (اندر ستایش ابو منصور بن محمد (ج ۱ ص ۱۱) بیت اول و نام مافرو نیست و در چاپ انتقادی گونه مسکو ۱۹۶۰ م نیز جای نگرفته (ج ۱ ص ۲۴) و ما نمیدانم که این بیت در نسخهٔ (با) از کجا آمده؟ و نام مافرو را کیِ ساخته و بافته است؟

درین مقدمه کنیت ابو منصور و نام اشمیکنن (؟) والی طوس بدو املا آمده و عموماً ابو منصور محمد بن عبدالرزاق والی خراسان را مراد گرفته اند که در سنه ۳۴۹ ق بسپه سالاری خراسان رسید، ولی چون میان آغاز شاهنامه (حدود ۳۷۰ ق) و مرگ ابو منصور محمد ۳۵۰ ق بیست سال فاصله است، بنا

برین این تشخیص باطلست[۱۸] و نامیکه باملای مشوش باکنیت ابو منصور در (با) ضبط شده، باید تصحیفی از نام آسیختگین باشد که بالقاب حاجب غازی در عصر سلطان محمود، سالار خراسان بود (حدود ۴۰۸ ق) ولی او بتصریح بیهقی در ۴۲۲ ق در حصار گردیز محبوس و در شوال ۴۲۵ ق در آنجا مرد[۱۹]. بنابرین حالش با بیت (چو آن نامور ...) در عصر محمود مطابقت ندارد و خلط نویسندهٔ مقدمه (با) خواهد بود. اگر این ابو منصور را همان نویسندهٔ مقدمهٔ قدیم المعمری بشماریم، آیا او تا آغاز نظم شاهنامه (حدود ۳۷۰ ق) زنده و بر منصب خود در خراسان باقی مانده باشد؟ در حالیکه بادارش در ۳۵۰ ق مسموم و مقتول گشته است!

۲. درین مقدمه سهوهای تاریخی فراوان است، مثلاً همین ابو منصور محمد عبدالرزاق حکمران خراسان (حدود ۳۴۶ ق) را معتمد الملک یعقوب لیث صفاری (۲۶۱ – ۲۶۵ ق) دانستن (ص ۱۰ مقدمه) و "عنصری و رودکی باتفاق یکدیگر مکتوبی مطول بفردوسی نوشتن" (ص ۱۲) در حالیکه رودکی در سنه ۳۲۹ ق از جهان رفته بود، یا بجای خواجه احمد بن حسن (وزیر سلطان محمود) خود حسن میمندی را وزیر سلطان و ناصبی و بدخواه فردوسی دانستن (ص ۱۵) در حالیکه حسن میمندی در ایام وزارت سبکتگین بر بست، بسعایت دشمنان کشته شده بود[۲۰]، و از همین قبیل اشتباهاتست که شاعر معروف ابن یمین فریومدی را الغزنوینی (؟) نوشته (ص ۱۷) و نظم قصهٔ یوسف و زلیخا از طرف فردوسی در بغداد (؟) (ص ۲۱) و کشتن سلطان محمود میمندی را بجرم بدخواهی با فردوسی (ص ۲۰) و بردن فردوسی

---

[۱۸] دکتر صفا : تاریخ ادبیات در ایران، ٤٦٧/١، طبع تهران ۱۳۳۸ ش.

[۱۹] بنگرید : تاریخ بیهقی ۲۹۸ – ۵۴۷ و زین الاخباری گردیزی، حبیبی در تهران ۱۳۴۷ ش.

[۲۰] محمدالعتبی : تاریخ یمینی ۲٦٦ طبع لاهور، ۱۳۰۰ ق.

شاهنامه را پیش والی قهستان ناصرالدین محتشم (؟) (ص ۱۹) در حالیکه بانی باطنیان الموت حسن بن صبّاح (۴۸۳ – ۵۱۸ ق) سالها بعد از فردوسی بنیاد حکومت را نهاد و لقب محتشم در حدود ٦۰۰ق در بقایای این حکمران رواج یافته بود و ناصر الدین محتشم قهستان در سنه ٦۵۵ ق به هولاکو مطیع شد[۲۱] همین مقدمه گوید که فردوسی در وثاق ابوبکر وّراق (؟) (ص ۱۲) بود، که بموجب چهار مقاله عروضی "و بهری بدکان اسماعیل وراق پدر ازرقی فرود آمد (ص ۷۰) صحیح و ابوبکر زین الدین نام خود ازرقی است، که در حدود ۴٦۵ ق وفات یافته و بنابرین در عصر فردوسی باید کودکی باشد. همچنین ماهک که بموجب مقدمه (ف) شخص بازیگر و از ندمای خاص سلطان بود (ص ۱۲ الف) در مقدمه (با) ما نیک و مکرراً بدون نقاط نوشته و اصل نام را مسخ کرده اند (ص ۱۲).

(۴)
مقدمهٔ متوسط (ف)

اَکنون که بر چهار مقدمهٔ قدیم و جدید شاهنامه سخن راندیم، بایدگفت که یک مقدمهٔ میانه هم وجود داشته که تا کشف مخطوطه فلورانس (ف) پژوهشگران از آن آگاهی نداشتند.

باتأسف باید گفت که این مقدمه در (ف) ابتر است و ورق اول نسخه فرو افتاده و مقدمه از ورق دوم (ص الف) آغاز و در صفحه ب همین ورق ادامه

[۲۱] زمباور : معجم الانساب و الاَسرات الحاکمه فی التاریخ الاسلامی ۳۲۹، طبع قاهره ۱۹۵۱ م. طبقات ناصری ۱۸۲۱۲ طبع کابل، ۱۳۴۳ ش، و جامع التواریخ رشیدالدین ۳ ۲۹۱ باکو، ۱۹۵۷ م.

داشته و در آخر صفحه الف ورق سوم ناتمام است و بسبب فقدان ورق چهارم، متن واپسینِ آن مکمل در دست نیست. ظاهراً این مقدمه که پیش از ۶۱۴ ق نوشته شده در برخی از نسخه های بعدی نبوده است و اگر این مقدمهٔ میانه کاملاً بدست آید، در شرح حال فردوسی و برخی مطالب مهم روشنی خواهد انداخت.

چون اکثر بیوگرافی نویسان فردوسی بر مقدمهٔ مخلوطه (با) و چهار مقاله عروضی (تألیف ۵۵۰ ق ۱۱۵۵ م) و تذکرهٔ دولت شاه، که مطالب نقیض با متون تاریخی دارند، نظر داشته اند، بنا برین داستانهای شگفت آنگیزیکه عقلاً و نقلاً بنیادی ندارد در شرح حال فردوسی تراشیده اند، که در دیباچه های محققان غربی نیز نفوذ کرده اند، مانند دیباجهٔ ژول موهل بر متن فارسی و ترجمهٔ فرانسوی شاهنامه که از ۱۸۳۸ تا ۱۸۷۸ م در هفت جلد بپایان رسیده و در پاریس انتشار یافت[۲۲] ، پش ازو م. لمسدن معلم مدرسهٔ فورت ویلیم کلکته، نخستین بار در سنه ۱۸۱۱ م جلد اول شاهنامه را بحروف سربی نستعلیق در ۷۲۲ صفحه با مقدمهٔ مشروح انگلیسی نشر داد و در نظر داشت که آنرا از روی ۲۸ نسخهٔ خطی در هشت جلد به اشارهٔ کمپانی هند شرقی باتمام رساند ولی موفق نشد و بعد ازو ترنرماکان افسر نظامی انگلیسی طبع کامل ۴ جلدی شاهنامه را در کلکته بسال ۱۸۲۹ ق با ضمیمهٔ شرح حال فردوسی و فرهنگ الفاظ نادر انجام داد و در تمام این شروح حال و پیش گفتارها همان مقدمات مغلوط و بی پایه را در نظر داشته، عین آنرا چاپ یا ترجمه های آنرا ضمیمهٔ متن های ترتیب کردهٔ خود ساخته اند.

اما مقدمه (ف) به انشای فصیح و املای قدیم و حروف سیمین نگارش یافته و بر داستانهای احوال و زندگانی و سرایش شاهنامه، که باختلاف اقوال در تذکره ها و مقدمه ها نقل شده، روشنی مزید و فی الجمله در خور اعتماد می

---

[۲۲] درین مقاله بعلامت (پ) ذکر میشود.

افگند و بیش از داستان چهال مقاله مورد توجه است و هم از نظر ادبی بدورهٔ نثر نویسی دری قرن ۱۲ عصر سلجوقی تعلق میگیرد، که مأخذ برخی از مطالب مقدمه (با) و دیگران همین بوده است.

در مقاله ا. م. پیمونتسی عکس یک صفحه این مقدمه را داده اند، ولی از صفحه ۲۰ مقالهٔ مذکور عین آنچه در اصل (ف) باقی مانده با حروف نسخی عربي عیناً با اعراب و حرکاتیکه در اصل داشته بهمان املای قدیم طبع کرده اند، که درینجا عین همین متن را کلیشه کرده و توضیحات خود را بران اضافه میکنیم[۲۳].

[f. 2a] كي بوذي بَديهه انج از وی دَر خواسْتَنَدي دَر حَال بكفتی و طَبْعِی سَخت مُوافِقْ نیکو داشتْ اِتِفَاقْ جنِیْن افتَاذ کی نخست دَران ولایَت طوسْ رَا صُحبَت او بَا مَردی افتَاذكي او را مَاهک بَازیکر کُفتَنْدي وبُلعجب کار بُوذ و دَر عِلم شعبَذه سخت جَابک بوذ و از جُملهَ ندمَای خَاصِ سُلطَان محمُود بُوذ ابوالقَسِم طوُسِی رَا دَر سرَای خویش فروذ آورد و یکجَندی اوُرَا مهمَان نیکو مي کردْ و هرَ شبْ کی از خدمَت سُلطان مَحمُود باز آمذی از بهر طوسی مَجلس از نو باختی[۲٤] و شبْ بَا روُز بَیوَستَه بُوذی و بجملکی از عَقِیدت وَی بر رَسیذ و از فَضل وَی اکاهِی یافت بَا وی کُستَاخ وَ فراخ سخنْ شذ وَ میَانْ ایشَان جنَان شذ کی هیج مُشکل بر یَکدیکر بوشیذَه نمَاندي بَس یک روز ابوالقَسم طوُسِی بَا ماهَک کفت بَر اندیش تَا خوذ جکونه فرصَتْ توانیم یَافتن كي حَال من مَعلوم رآي سُلطان کردانی ماهَک کفتْ امروز سُلطان خالی نشستَه اسْت و خوَش

---

[۲۳] این مقدمه را قبلاً در شمارهٔ مجلهٔ خراسان هم چاپ کرده اند. ولی چون حاوی اصل اعراب و حرکات متن ف نبود، بهتر است باهمان اعرابها خوانده و اختلافات آن نشان داده شود، تا عین متن در دسترس پژوهندگان باشد.

[۲٤] شاید : بساختی.

منِشْ لیکی[۲۵] شَاعران از سِیرَ الملوک کي بشعر کردَه اند و آوَردَه و عَرض کَردَه وَ روُز بذین ماجرا باخر رَسیذن ان شا اللَه کي کار تُو فردا برآیذ بیاری حَق سُبْحانَه وَ تعالی ابوالقَسَم طوُسِی کفُتْ انج کفْته اند شعر که بسَندیذه تَرسْت مَاهک کفت شِعر عنصُری کي داسْتَان رُستم بَا بَسرشْ سُهرابْ بنظْم آوردَه است و بسبب دو بَیت کی اندَرین دَاستان یادٍ کردَه اَست این همه کتاب ویرَا می بایذ کفتن طوُسی کفت ترَا این دو بَیت یاذ نیست مَاهک کفتْ بلی بذَان جایکاه کی رستم بر سُهراب ظفر یَافت و اورَا بکشت سُهراب را باوَر نکردَ کي او را بکشذ کي او نیز رستم رَا زنَها دَاذه بوذ او نیز همجنین بندَاشت کي او رَا زنهار دَهذ جُون رستم کارد بَر کشیذ سُهراب در زیر کارد نکاه کرد و جنین کفت :

هر آنکه کي تَشنه شذی تو بخُون　　　بَیا لوُذي این خنجَر اب کون

زمانه بخون تو تَشنه شوذ　　　بر اندام تو موُی دشنه شوَذ

و سُلطان عَظیم این بیتهَا خَوش آمذ از عنصُري ابوالقَسم طوُسِی بهیج حَال سخن نکفت و باز خَانه رَفت و بُمدتي اندک قصَه رُستم و اسفَندیار بشعرْ کرذ جوُن ازین فارِغ [شذ] ماهَک رَا کفت این سیَر الملوک خَوذ بنَظم کردَه اَند برُوزکَار بیش ماهک کفت این سخن منکر[۲۶] نباشذ طوُسی کفت مَن داسْتانِی دارَم از جُمله این کتاب کی نیکوتَرستْ از شِعر عنْصری[۲۷] جوُن این سخن بشنیذ بر وَی افتراح[۲۸] کرَد و کفت بایذ کي این دَاستان باز نمآي طوُسِی این داستان را بماهک داذ و او در حَال بیش سُلطان بُرد جوُن انرا بخَواندَند شکفت

---

[۲۵] شاید : لیکن.

[۲۶] برخی این کلمه را ممکن خوانده اند.

[۲۷] درینجا نام ماهک را اضافه کرده اند.

[۲۸] خراسان شماره ۱۰ : اقتراح؟ ولی افتراح متن از مادۀ فرح بمعنی خوشی است.

بمَاندَند سُلطَان ماهک رَا کفت این داسْتان از کجا اوَردی ماهک...[۲۹] در فیروُزی و سَرسَبزي دَراز باذ مَردي سَخت دَانا فَاُضل امذَه اسْت از ولاَیت خراسَان از شهر طوس و بر وي بسیار ظُلم و تعَدی رفتَه است و اوُ را از خانه خویش آوارَه کردَه اند جون حَال وَی سَخت شذه است از انجایکه کریخته است وَ اینجا امذَه تا از خذَاوند عالم دَاذ خواهذ و از حَال نفقَات سَخت درماندَه است و بندَه او را مراعَات مي کنذ و بخانهٔ بندَه مِی بَاشذ و از حَدیث سیَرالملوک میان ما سخن رَفتْ ایْن قصَه بمن دَاذ وَ نیز کفت شَایذ بُوذَن کی خوذ همَه کفته بَاشند سُلطان محموُد فرموذه كي این مَرد را ببیشْ من آر تا بدُرستِی حال وي بدَانم اکَر این کتاب بذین عبارت با شعر کردَه اند مَا بذین شغل رنج نبَریم وَ جیزی نفَرمائیم کی ان بر مَا عیبْ کنند و مردم در زبان کیرَند ماهک کس فرستاذ و طوُسِی را بنزدیک سُلطان خواند جون طوُسِی بحَضرت سُلطان رَسیذ آفرین کَرد و دعَا کفتْ و سُلطَان او را کرامتی[۳۰] کرد و بنَواخت بَعد ازَان سُلطان او رَا کفتْ احوال خوذ بر کوی تا خَوذ جکونه اَست طوُسَی کفت جاوید زیَاذَ مَلک عالم بندَه مَردي اَست ستَم رَسیذَه و از جَور ظَالِمان کریخته و بسیار رنج دیذه خوشیتَنْ را ببینَاه خسرَو کِشیذ تَا در عالم بندَه [f.2b] نکَاه فرَمایَذ کردَن کي از خذَاي تعالی مکَافَات یَابَذ بخیر سُلطَان مَحمُود کفت هَمه مُراد تو[۳۱] بر آیذ بتَوفیق خذَای اندی کی تو این شرح بما نمای کي این شِعر که کُفتَه است ابوالقَسمْ طوُسی بَر بآی خاست و کفت کی این بندَه جوُن از ماهک حَال این کتاب برسیذ این داستان بکُفت اکر خذَاوند رَا بسند اَمذ جُمله این کتاب را با شعر کنَم سُلطَان جُون این سُخَن بشنیذ شَاذمانه شُذ و بَسیَار ستَایَش

---

[۲۹] درینجا در اصل خلایی است که باید کلماتی مثل : ماهک گفت : عمر سلطان در فیروزی ...رجوع کنید به پا ورقی ص ۱۸.

[۳۰] خراسان : کرامی؟

[۳۱] خراسان : مراد برایذ.

خذآي عزوَجل کرد بهمَه مرادي کي يافت و بفَرمؤد کی اين هَفت شاعِر رَا کي شَهنامه بَنظم مي کردَند حَاضِرِ آوردَند سُلطان کفت بدَانيذ کي اين ترد شاعر است و دَعوی مَثنوَي کفتنَ مي کنَذ وَ اينک اين داستان آوردهَ انَد کيست از شما کي عِعر آزين بهتر کويذ و يا مُقابل اين کي من اين کتَاب را بوَي فرَمايَم جوُن عنصُری اين داستَانْ بديذ در ساعَت رنک روُيش متغَير کشت و سُستی در زبَانش امذ کفت نشَايذ کي درين زمانه کسِی بَاشذ کي شعر ازين بهتر کويذ وَ يَا[۳۲] دَرِ مقَابل اين شعرِ تَواند کفتَن سلطَان مَحمود کفت اينک بيش شمَا نِشستَه است بر وَی امتحان کُنَيذ تا از فِضل اؤ اکاهِی يَابي عُنصري کفت بسَه کس سه نيم مِصرع شعر بکوئيم و يک نيم مِصرع او بکوُيذ اکر شِعْر اين آزاد مرد بشعر مَا اتصال[۳۳] دارذ فرمَان خَذاوند رَا بَاشَذ و اکر نه رَضا بدهذ کي کسِي[۳٤] مَردَان حکِيم تعدي کنذ سزَاوار اؤ انج لايق بَاشذ بَاوَی بکنيم ابوالقَسمْ طوُسِی از طَبْع خوِيشتن اکاه بوذ و بَر خويشتن می جؤشيذ هم دَر سَاعَت کار از حکايت کذشت بکوئيذ انج سکَاليذه اَيد تا من بدَولتْ سلطان بُرهَان خويش بنمايم عُنصُری وَ فرخی و عسجَدی اختيار کردَند.

عنصری کفت : جوُن روُي تَو خَورشِيد نبَاشد روُشَن
فرْخی کفت : هَم رنک رخت کل نبوذ در کلشَن
عسجدی کفت : مُژکانت هَمی کذر کُنَذ بَر جَوشَن
فردوسِی کفت : مانَند سَنَان کِيو دَرجنک بشَن

عنصری جوُن اين سخَن بشنيذ بر بآي خاست و بوُسَه بَر دَست ابوُ القَسم طوُسِی داذ و کفت مُقر کشتِيم کی ازين بَهتَر سخَن کئی نکويَذ و شعرهَا کی خَوذ

---

[۳۲] خراسان : و در مقابل.

[۳۳] خراسان : شعر ما افضال دارد.؟ خوانش متن افضل است.

[۳٤] خراسان : کی کسی کی مردمان حکیم تعدی کند؟ مراد اینست که کسی که بر مردانِ حکیم تعدی کند.

کفتَه بوُذند همَه بیش سُلطَان مَحمود بدَریذَند و بینداَختَند وَ اعتمَادْ این کتاپ بر طوُسِی کرَدَند و سُلطَان جوُن این حَال بدیذ از شَاعرَان التمَاسْ کرَد کي بایذ کی بر بدیهَه یک دوُ بَیتی اندر ایاز خط کي دَمذ بکوئید جُمله شاعرِ آَن عاجزِ بماندَند[۳۵] و هَمه اشَارت بابُوالقَسم طوُسِی کردَند کی او تواند کفتَن طوُسِی در حَال این کفت :

مَستَستْ بتا جَشم توُ و تیر بدَست
بَس کس کي از تیر جشم مَست تُو بجست[۳٦]
کر بوشذ عارضت زه عُذرش هست
کز تیر بتَرسذ [خاصه؟] هَمه کس مست[۳۷]

سلطان محمود جون این دُو بَیتَی بشنُیذ در حَال کُفت شاذ باش ای فردَوسِی کي مجلس ما را جون فردَوسِی کَردی و بسیَار خلعَت نیکو اوُرا بذَاذ و بعد ازَان او را فردَوسِی کفتَندي و کتاب سِیَرالملوک بذُو دَاذ تَا بنَظم اورَد بس فردَوسِي بشغل خویش مشغُول شذه و سَتَایش سُلطان محمُود کفت و جند کس را در اوَل کتاب یَاذ کرد مکر خوَاجه حسَن[۳۸] مَیمَندی کي وزیر خاص محمُود بوذ

[۳۵] خراسان : آمدند؟

[۳٦] خراسان : بخست.

[۳۷] خراسان : کز تو همه کس شده ... مست؟ در اصل هم مشوش بود و پیمونتسی کلمه (خاصه؟) را بیجای دران گنجانیده، رضا قلی هدایت چنین نقل کرده : بس کس که ز تیر چشم مستِ تو بخست ... کز تیر بترسد همه کس خاصه زمست (مجمع الفصحا ۹۵۱۱۲).

[۳۸] پشتر گفتیم، که خواجه حسن میمندی در عصر ولایت سبکتگین در بست کشته شده بود، درینجا مراد احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان محمود است و این تسمیهٔ پسر به پدر سهو قدیمست، چنانچه سعدی هم در گلستان دو بار نام احمد بن حسن را حسن میمندی نوشته است.

و ازان سبَب میَان ایشَان موافقت نبُوذ کي فردوسِی مردی شیعی مذهب بوذ و حَسَن میمندی از جمله نواصِب و او رَا همَه مَیل بذین مذهبْ بیشتَر بوذِی و هَر جَند دوُستان او رَا نصحیت بشتَر کردندي کي با وَزیر اَزین[٣٩] مَعنِی لجَاج نشاَیذ بُردَن کفتَار ایشَان قبول نکردِي و جَواب وَي جُنین بُوذي کی مَن دل بَران بنهاَذم کي اکر خذآي تعَالَي جنین تَقدیر کردَه اَست کي این کتاب بزبان مَن کفتَه شوَذ طَمع از مَال سُلطان بُریذم کی مَرا بجاه وَزیر حاجت بَاشَذ بیشتَر ازین بمن زیان نخَواهَذ کردَن البته و اصلاً او را هیج...[٤٠].

---

[٣٩] خراسان : وزیر معنی لجاج نشاید کردن؟

[٤٠] درینجا متأسفانه ورق اصل گم است و مقدمه ناقص مانده ... جملات مابعد شاید مربوط باشد به شاه طبرستان سپهبد شهریار از آل باوند که فردوسی پس از گریختن از دربار غزنه پیش او رفت (حماسه سرایی در ایران ١٧۴) در سلسلهٔ آل باوند مازندران شهریار ثالث بن دارا پادشاه چهاردهم این دودمانست که در ٣۵٨ ق بشاهی رسید و در حدود ٣٦٩ ق قابوس بن وشمگیر او را کشت و خودش بر مازندران چیره گشت ٣٩٧ ق. پس نمیتوان باور کرد که فردوسی پیش از ختم شاهنامه ۴٠٠ ق بدربار سپهبد شهریار رسیده باشد. در تذکرهٔ دولتشاه و برخی از مقدّمات شاهنامه این پادشاه را قابوس شمس المعالی پسر وشمگیر بن زیار نوشته اند که شاید درست باشد، زیرا وی در حدود ٣٦٦ ق شاهی یافت و از ٣٧١ تا ٣٨٨ ق نفی البلد بود و در ۴٠٣ ق از اریکهٔ حکمرانی افتاد و دختر سلطان محمود در حبالت پسرش بود (زمباور ٣١٩ و صفا : تاریخ ادبیات ٨٩٨\١٢) نمیدانم چرا ژول موهل درهامش مقدمهٔ خود بر شاهنامه گوید : "ولی جای تردید نیست که این، آن قابوس شمس المعالی پسر وشمگیر نبوده است که چند سال بعد در ۴٠٣ ق از تخت بزیر آمده است". امکان قوی است که فردوسی بعد از ختم شاهنامه ۴٠٠ ق و تخلیط اعدا از غزنه بر آمده و بدربار قابوس (حدود ۴٠١ – ۴٠٢ ق) یا طوریکه مقدمهٔ (با) گوید : پیش پسرش فلک المعالی منوچهر (۴٠٣ – ۴٢٠ ق) یا اسکندر پسر دیگرش رفته باشد. زیرا فردوسی غالباً تا ۴١١ ق زنده بود و همین داستان را مقدمه (با) هم به تفصیل تائید میکند (ص ٢٠).

[f.3a] و شعر نیک دَانِستی وَ فردَوسِی نزدیک بانصَد بَیت در مَدح شَاه کفته بُوذ و دَر شهنَامه آوردَه و شرحی دأذه کِی تو شَاه مازندَرانی بنَیره [٤١] رُستمی و نَسب تو بسَام و نریمَان مي کشد و مرا این نظم شهنَامه عَرض [٤٢] بوذی و جَنَانک عَادَت شعر است نام و نسب او را شاخی و بیخی نهَاذه شاه رَا این مدح خَوش آمذ وَ می خواست تا او را بَاز کیرذ و از سُلطَان محمود می تَرسِیذ دلش قَرار کرفت کی او رَا جیزی فرستَذ و از مازندَران بفرسَتد شَصت هَزار دینار زَر سُرخ وَیرا دَاذ و خلعَتی نیکو شَایسته و بیغَام کرد بَوی کي شَاه عُذر میخواهذ و می کویذ ما ترا از بیش خویش نَفرستَاذمانِی اما سُلطان مَحمود بَر تو آزردَه است و مبَاذا کی اکر تو اینجا مقام سازي ان خبر بوَی رَسذ کار مُشکل شوَذ و از مَا طلب کار تو باشَذ این صَلت بَستان وَ جنان کی آمذي بَسلامت ازین شَهر بیرون شَو فردَوسِی را تیر[٤٣] ان اشارت موافق آمذ در[٤٤]بستذ و روی ببغذاذ آورَذ و درَان عَهد خَلیفه القادر باللَه بوذ جُون مدتی در بغداد بیاسوُذ قصه نوشت بخلیفَه و احوَال خویش از اَول تا اَخر بَاز کفت و بذَان سبَب کي میان خلیفه و سُلطان مَحمود وحشتَی مي بوذ بسبَب اَنک سُلطَان از وي زیادتِی القاب التماس می کرد و خَلیفَه مبذوُل نمی دَاشت و بیش از غایث الدنیا وَ الدین نمی نوشت و رسوُل سُلطان در بغداد مُدتِی دَراز بذین سبب بَاز مانده بوذ و بغزنین باز فرستاذی بی مقصود بَس سُلطان محمود نوشتهٔ بخلیفَه نوشت از سر تهَدید و بیم و گفته اگر خواهِي تاَ خاک بغداد بر بشت بیلاَن بغَزنین آرم خلیفه جَواب باز فرموذ دَرجي کاغذ بهنْ و دَراز فراز کرفتند و اول بنوشتَند بسْم اللَه الرحمَن الرحیم بس بخطِی سَطبر ال م و آخر نوشتَه و صَلی الله علی محمد و اله جون جَواب نَامه بغزنین رَسیذ سُلطان سَرش بکشاذ و جمله دَبیران را حاضِر کرد هر جَند کوشیذ تا ازان سه حَرف غَرض حَاصل کند ممکن نمی کشت تا یکی از دَبیرَانش ایستاذَه کفت کی هنؤز قربت نشستن نیافته بوذ اکر پاذشَاه دَتسوري دهذ بنده رَمز باز کویذ کي جیست کفتَند بکو کفت سُلطان روُی سوُی

دَبیران کرد و کفت راست مِی کویذ و حاضِران بر یک کلمه کشتند و این دَبیر در سَاعَت قربت نشستن یَافت از سُلطان بس خلیفَه فرموذ تا فردَوسِی رَا نواختی عظیم کردَند و حَرمتی بُزرکوار داشتند و فردوسي لُغت تازی سخت نیکو دانِست و فصَاحَتی تمام دَاشت بهَر وقت خلیفَه رَا مدحَتِی کفت[٤٥] وَ او را دَر حُرمت می افزوذ تا سُلطان محمؤد فَرمان یَافت[٤٦] وَ بَس ازَان سَلطنت بمَسعُود بسرَش افتاذ و فردَوسِی از خَلیفه دَستُوری خواست تا بوَطن خَوذ باز روذ خَلیفه او رَا تشریفی عظیم بفرمُوذ و او بسلامت بوطن خود باز رفت و باقی عُمر بیش خویشاَن و فَرزندان بکذرَانیذ و در اخبَار جنین آمذه است کی یکشب فردَوسِی رُستم را در خَواب دیذ و او رَا کفتِی ترَا از من جه رَاحَت رسیذه است که نَام مَن زنده کردانیذِی وَ ستَایَش من در کتاب شهنَامه کَردِی اکنُون[٤٧] بذین جه کردي با تو احسَانی کنم کي ترا و فرزندَان ترَا تا دَامَن قیَامَت تمام باشذ برخیزْ و بفلاَن کوه رَو کي بر دور طوُسَست کي من بذَان وَقت کی دَر ترکستَان بَاذشاَه بوذم کنجی انجَا بنهاذَه ام کی در حد وَصف نیایذ کی جه نِعمت دَر انجا است بَر کیر و بخرجْ می کن تا آخر از مَن نیز احسَانی بیني فردَوسِی از خواب بجست و بذانجا کي اوُ نشَان داذه بود[٤٨] بیامَذ و طَلب کرد و کنجی بیافت و انرا بَر کرفت وَ دَر رؤزکار خَوذ صَرف مي کرد تا عَالمیَان بدانند کي هر کس ... و می کویذ با داشتن آن باز یَابذ اکر نیکو کنَذ نیکی و اکر بذی کند بذی تا هر

---

[٤٥] خراسان : کفتی.

[٤٦] این روایت با سنۀ وفات فردوسی که بقول دولتشاه ۴۱۱ و بقول حمدالله مستوفی ۴۱٦ ق است، سازگاری ندارد. زیرا سلطان محمود در ۴۲۱ وفات یافته، که فردوسی زنده نبود.

[٤٧] در خراسان این جمله "اکنون بذین جه کردی" چاپ نشده.

[٤٨] این جمله ها در خراسان مشوش چاپ شده که معنی ندارد.

کس جز بنیکی روزکار خوذ صرف [کنذ] ...[۴۹]این ترسئلی است کی نبشته امذ تا بر خوانننده اسَان باشذ و از حال ... مستغنی ... جواب باز توان دَاذن کي مرتبت مَردم از[۵۰] دانش مرز باشذ خذاوند ما را از جمله عالمیان ...

درین مقدمه که ابترست، داستانهایی آمده، که قبل از یغمای چنکیز در بارهٔ فردوسی رواج داشت و برخی از آن در مقدمه های مابعد و کتب تاریخ و ادب به نحوی از انحا نفوذ یافته است. مثلاً رسیدن فردوسی بدربار غزنه بواسطه ماهک که در مقدمهٔ بایسنقری هم هست (ما نیک؟) ولی مشاعره اش با عنصری و فرخی و عسجدی قبلاً در باغی صورت گرفته و این موافق است با روایت حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (ص ۷۳۸) ولی داستان بخواب دیدن رستم و یافتن گنج در مقدمهٔ (با) به تفصیلی دیگر است، که در انجا طوقی بزرگ از زر سرخ زیر زمین یافتند و بخواهش فردوسی، قیمت آنرا بر شعرا تقسیم کردند و همین قصه را امیر فخرالدین ابن یمین فریومذی در قطعه یی نظم کرده است (ص ۱۷ با) دربارهٔ رفتن فردوسی به بغداد و مخالفت سلطان محمود با خلیفه القادر بالله در طلبش و داستان (الم) مقدمهٔ (ف) کوتا و مختصر است که در مقدمهٔ (با) آنرا شاخ و برگ و گسترش داده اند (ص ۲۱) ولی ذکر سرودن قصهٔ یوسف و زلیحا، که اکنون نسبت آن بفردوسی بکلی مردود است، درین مقدمه نیست و نمیدانیم که نویسندهٔ مقدمهٔ (با) از کجا آورده است؟ که قرنها این خطا باقی ماند، تا که در حدود ۱۹۴۰ م نخستین بار پروفیسر حافظ محمود خان شیرانی (افغان مقیم هند) آنرا در چهار مقاله بر فردوسی بدلایل محکم تاریخی و ادبی رد ساخت و بعد ازان دانشمندان ایران نیز ملتفت این خطا گردیده و مرحوم سعید نفیسی ناظم این داستان منسوب بفردوسی را "امانی" خراسانی، شاعر دربار طغانشاه بن الب ارسلان (حدود

---

۴۹ خراسان : صرف ... ما را تو ... این؟

۵۰ خراسان : بعد از (مردم از ...) ندارد.

۴۷٦ ق) تشخیص کرد[51].

(۵)
متن (ف)

در مقابلهٔ متن این نسخه با نسخ دیگر خطی و چاپی، سوالهای قابل توجه بمیان می آید. در دستنویسی و تحریر و نقل نسخ خطی بمرور زمان، در متن شاهنامه تصاحیف و اختلافات و احیاناً اِفسادی بوجود آمده، که متن اصلیِ فردوسی را پراگنده و مخلوط و گونه گون ساخته و مخطوطات این کتاب به تشاویش اساسی در مقدار ابیات و تسلسل آن و ناهمگونی الفاظ و سلک و سبک بیان و آهنگ کلمات و تبدلات مضامین و نسخه بدلهای فروان بمیان آمده است، تا جاییکه دو نسخهٔ خطی کاملاً متحد و همگون را نمی توان یافت و هم ازینرو اعتماد کامل بر یکی از آنها آسان نیست و از نظر انتقادی نمی توان برای تشخیص اصالت یکی ازین متون قواعدی را مقرر داشت و یا این نِسخه های متعدد دستنویس را بچند گروه دارای خصوصیاتِ مشترک دسته بندی کرد و نیز نسب نامه های نسخ چاپی معلوم نیست که از کدَام مخطوطات ترتیب یافته اند؟ جز آنکه مطالب آنرا با متون دیگری که با شاهنامه شباهت دارند مانند طبری و مسعودی و حمزه اصفهانی و دیگر مورخان قدیم و جهان کشای جوینی (قرن ۱۳ م) یا ترجمهٔ عربی شاهنامه که البنداری کرده است وغیره مقابله کنیم.

شاهنامه بارها در شرق و غرب، ایران و هند چاپ شده و طوریکه گفتیم

[51] مقدمهٔ حماسه ملی ایران، ج، طبع تهران ۱۳۲۷ ش.

کاملترین و جامعترین چاپهای آن از ماکان (کلکته) و ژول موهل (پاریس) است و باز در تهران چاپ ۵ جلدی آن در سال ۱۳۱۵ ش خاتمه یافت و طبع ٦ جلدی دبیر سیاقی در تهران ۱۳۳۵ ش و تجدید طبع آن در ۱۳۴۴ ش از روی چاپ ماکان صورت گرفت، که برای آن کشف الابیاتی هم در دو جلد نشر کرد.

کار ارزشمند انتقادی گونه یی که درین اواخر بر شاهنامه شد، طبع اکادیمی علوم مسکو است، که در تحتِ نظر ي، برتلس مستشرق شوروی (متوفا ۱۹۵۷ م) و دیگر دانشمندان شورویَ در نه جلد خاتمه یافت (۱۹٦۰ – ۱۹۷۱ م) و اساس کار آنها بر نسخهٔ لندن بود، که اشتباهاً اقدم نسخ خطی ٦۷۵ ق (؟) پنداشته شده ونیز بر مخطوطهٔ لینن گراد ۷۳۳ ق و مخطوطه موسسهٔ خاور شناسی اکادیمی علوم شوروی ۸۴۹ ق و مخطوطه دیگر همین مؤ سسه حدود ۸۵۰ ق و در نصف اخیر کتاب بر نسخهٔ خطی قاهره ۷۹٦ ق بنا یافته است و نسخه بدلهایی در پاورقی و ملحقاتی در آخر هر جلد دارد و در بین نسخ مطبوعهٔ قدیم و جدید فی الجمله طبع انتقادی جامع و مفید شمرده میشود (ولی نه کار آخر جامع و مانع) زیرا در تشخیص ابیات اصیل از انچه آوره و کم اصلند و هم در عدد ابیات و در متن گذاشتن الفاظ و کلمات و تراکیب سره مطابق موازین ادبی عصر فردوسی و بردن نسخه بدلهای ناسره به پاورقی و تحقیق و تصحیح اعلام و اماکن و بلاد و داستانهایی که درین بحر زخار بیکران مذکور است، هنوز به کاوشها و پژوهشهای فراوان نیازمندی داریم.

از آنجمله طبع عکسی عین این نسخهٔ (ف) است، که باید عیناً بدسترس محققان گذاشته شود تا آنرا سراپا بخوانند و برسم الخط و حرکات کلمات و ابواب فرعی و عناوین منثور و عدد ابیات هر گفتار و چونی و چندی آن پی ببرند و آنرا با نسخه مسکو تا جاییکه همین جلد اول مکشوف نسخه کمک میکند، مقابله و مقایسه نمایند و هم ازینرو بر چگونگی نسخهٔ لندن و صحت تاریخ نگارش آن که سهواً ٦۷۵ق (؟) پنداشته شده قضاوتی کرده بتوانند. زیرا از ملاحظه (ف) این نکته بدست می آید، که شاهنامهٔ قبل از مغل چگونه بوده

و در نُسخ خطی بعدی آن چه در دستبردهای روی داده[۵۲] و این نسخهٔ (ف) که نسبتاً بشاهنامه های چاپی و خطی مابعد کوچک و مختصر بنظر می آید، آیا مربوط بکدام دورهٔ کار فردوسی بعد از ۳۷۰ ق است؟

زیرا گفته اند که خود فردوسی هم بعد از تسوید اول، به تکمیل کار و توسیع یا حذف برخی از داستانها و ابیات پرداخته بود.[۵۳]

پروفیسر پیمونتسی که (ف) را سراپا خوانده و زیر نظر انتقادی و مقایسوی قرار داده، فصول اشعار و شمار ابیات آنرا با مقایسه بطبع مسکو و ژول موهل ضبط کرده، که من در ستون اخیر عدد ابیات طبع دبیر سیاقی (تهران ۱۳۳۵ ش) را هم بران افزوده ام :

پس این جدول (ف) مجموعاً در ٢٦۵ ورق ۹۴۷، ۲۱ بیت دارد، در حالیکه مطبوعه ژول موهل در همین گفتار ها دارای ۹۴۷، ۲۵ بیت و طبع ماسکو حاوی ٦۴۷، ۲۲ بیت و طبع دبیر سیاقی (س) ۵۹۵، ۲۴ بیت است و این اختلاف عدد ابیات که در (ف) ۲۱ هزار و در (پ) به ۲۵ هزار رسیده (و شاید در جلد دوم ف هم همین قدر بوده) بذاتِ خود قضیه ایست در خور تأمل و تحقیق و گاهی مؤید شک و تردید !

---

[۵۲] نولد که دانشمند محقق غربی در کتاب حماسهٔ ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی طبع تهران ۱۳۲۷ ش فصل ۵٦ ص ۱۳۸ ببعد بر مجعولاتیکه در نسخ خطی و چاپی روی داده، کاوش خوبی دارد که برای خوانندهٔ پژوهشگر در خور خواندنست.

[۵۳] بنگرید : مجله کاوه، مقالات تقی زاده بر فردوسی ۱۹۲۱ م و حماسه سرایی در ایران از دکتر صفا (ص ۱۹۰) طبع تهران ۱۳۵۲ ش.

اینکه مردم او تسوید اول فردوسی نسخه ها برداشته باشند، ازین بیت خودش آشکار است که:

بزرگان و بادانش آزادگان   نبشتند یکسر همه رایگان

و ممکن است که از همین نسخه های اولیهٔ نقل ها برداشته شده و بر همان حالت اولیه قبل از نظر ثانی فردوسی مانده و بما رسیده باشد.

جدول مقایسوی

گفتارها	مخطوطه ف		طبع مسکو (م)		طبع ژول موهل (پ)		طبع سیاقی
	ابیات	ورق	ابیات	جلد و صفحه	ابیات	جلد و صفحه	
آغاز کتاب	٢١١	٣ب	٢٢٥	١٢/١	٢٣٧	١/١	٢٤٣
کیومرث	٦٨	٦ب	٧٢	٢٨١١	٧٤	١٣١١	٧٦
هوشنگ	٢٦	٧ب	٣٨	٣٣١١	٤٦	١٧١١	٤٧
تهمورث	٥٤	٧ب	٤٦	٣٦١١	٥٠	٢٠١١	٥٠
جمشید	١٩٦	٨ب	١٩٦	٤٧١١	٢١٦	٢٣١١	٢٢٧
ضحاک	٥٣٢	١٠ب	٤٧٠	٥١١١	٥٤٢	٣٤١١	٥٥٣
فریدون	١٠٩١	١٦ الف	٨٩٨	٧٩١١	١١٥١	٦٢١١	١٢٦٥
منوچهر	١٦٤٨	٢٩ب	١٦٥٤	١٣٥١١	٢٠٣٠	١٢٩١١	٢١٨٤
نوذد	٤٢٨	٤٩ب	٥٤٣	٦١٢	٦١١	٢٤٣١١	٦٩٠
زو (افراسیاب)	١٤٩	٥٤ب	٥٤	٤٣١٢	٤٨	٢٧٩١١	٥٤
گرشاسپ (زو)	١٦٠	٥٦ الف	٢٠٦	٤٧١٢	٢٧٣	٢٨٢١١	٢٩٢
کی قباد	١٤٨	٥٨ الف	٢٠٢	٦٢١٢	٢٤١	٢٩٨١٢	٣٢٧
کی کاوس	٨٥٩	٦٠ ب	٩١٨	٧٦١٢	٩٩٣	٣١٥١٢	١٢١٢
کی کاوس (هاماوران)	٥٦٧	٧٠ب	٦٢٥	١٢٧١٢	٧٨١	٣٧٩١٢	١٠٣٦
کی کاوس (سهراب)	١٠٣٥	٧٧ب	١٠٥٩	١٦٩١٢	١٤٦٠	٤٣٣١٢	١٦٧٥
کی کاوس (سیاوش)	٢٥٦٨	٩٠ب	٢٥٧٠	٦١٣	٢٧٦٤	٥٢٣١٣	٣٩٠٦
کی کاوس (سیاوش)	١٢١٢	١٢٢ب	١٢٠٤	١٦٨١٣	١٤٤٨	٦٨٠١٣	١٦١٠
کی خسرو	١٦٣٨	١٣٧ الف	١٦٥٥	٨١٤	١٧١٤	٧٦٤١٣	١٩٣١

کیخسرو (کاموس)	۱۵۰٦	۱۵٦ب	۱٤۷۲	۱۱۵\٤	۱۵۸٦	۸۷۰\٤	۱۷۰۷
کیخسرو (خاقان چین)	۱۳۵۵	۱۷٤ الف	۱٤۱	۲۰۸\٤	۱۵۰۸	۹٦۰\٤	۱٦۲۳
کیخسرو (اکوان دیو)	۲۰۱	۱۸۹ الف	۱۹۳	۳۰۱\٤	۲۳۱	۱۰٤۹\٤	۲۳۹
کیخسرو (بیژن و منیژه)	۱۳۰٦	۱۹۲ الف	۱۳۱۲	۹\۵	۱۳۳۵	۱۰٦۵\۵	۱۳۵۸
کیسخرو (دوازده رخ)	۲۵۲۷	۲۰۷ الف	۲۵۱۸	۸٦\۵	۲۵۲۹	۱۱٤۱\۵	۲۵۵۷
کیخسرو (افراسیاب)	۲٤٤٦	۲۳٦ب	۳۱۰۷	٤۱۸\۵	۳۱۹۰	۱۲۷۲\۵	۳۲۸۹

* طبع آفست قطع جیبی، تهران ۱۳۵۴ ش در ۷ جلد و یک دیباچه فهرست گفتارها

در طبع مسکو، ابیات الحاقی را در آخر هر جلد، زیر عنوان ملحقات طبع کرده اند بدین تفصیل :

جلد اول: ملحقات از ص ۲۵۰ تا ۲۷۲ جمله ۳۸٦ بیت
جلد دوم: ملحقات از ص ۲۵۱ تا ۲٦۱ جمله ۱۹۰ بیت
جلد سوم: ملحقات از ص ۲۵۱ تا ۲٦۰ جلمه ۱۹۰ بیت
جلد چهارم: ملحقات از ص ۳۱۵ تا ۳۲۲ جمله ۱۵۹بیت
جلد پنجم: ملحقات از ص ٤۱۹ تا ٤۲۳ جمله ۷۹ بیت
جلد ششم: ندارد
جلد هفتم ملحقات از ص ٤۵۵ تا ٤۵۹ جمله ۸۳ بیت
جلد هشتم: ملحقات از ص ٤۳۱ تا ٤۳۵ جلمي ۸٦ بیت
جلد نهم: ملحقات از ص ۳۸۳ تا ٤۰۰ جمله ۳۰۸ بیت

بدین ترتیب عدد تمام ابیات ملحقه در حدود ۱۴۸۱ بیت است و اگر این را بر عدد ابیات متن طبع مسکو بیفزاییم، در حدود ۲۴۱۲۸ بیت باشد. پس طبع مسکو و سیاقی از نسخه (ف) بیش از سه هزار و طبع (پ) چهار هزار بیت افزونی دارد و این خود معظله ایست که بامقابله با متن (ف) و نظر انتقادی با توجه بزبان عصر فردوسی و سبک سرایش و کلمات و تراکیب مروج

زبان دری در خراسان، تا جایی مطالعه شده میتواند و بنا برین طبع متن عکسی، یا در دسترس بودن عین مخطوطه (ف) برای تمام شاهنامه شناسان از واجباتست[٥٤].

باید دانست که فصول کلی (ف) برخی عناوین فرعی هم به نثر قدیم دری دارد که در طبع (م) سرخط عناوین کلی را آورده و از عناوین فرعی فقط به عدد ۱ – ۲ – ۳ – الخ اکتفا کرده اند. در حالیکه در نسخ خطی و چاپی دیگر و مخصوصاً (ف) این عناوین فرعی به تفصیل موجود و تا جاییکه دیده میشود، در با و پ و س هم آنرا آورده اند، و دانسته نشد که در (م) چرا نیاورده اند؟ در حالیکه این عناوین منزلت فهرست مفصل داستانهای شاهنامه را داشته و در نسخ خطی دیگر هم مطابق سنت قدیم، آنرا فرو گذاشت نکرده اند و برای خواننده گان هم سودمند بوده است.

پروفیسر ا. م. پیمونتسی در مقالت مفصل خود، تمام این عناوین گفتارها را از (ص ۴۷ تا ٦٦) با عدد ابیات هر گفتار به تفصیل آورده است، که این مقاله گنجایش همه آنرا ندارد، ولی درینجا برای مقایسه بچند گفتار آن تنها با مقابله به (با، پ) ذیلاً اشاره میرود، زیرا در (م) این عناوین فرعی حذف شده است.

گفتارهای فرعی از اوایل نسخهٔ (ف)

ـ ف : کفتار اندر ستایش خرد و صفت خردمندان و ستایش ایشان ۱۱ بیت. (ورق ۳ ب)

با : ستایش خرد ۲۰ بیت (ص ۲۵ – ٢٦)

---

[٥٤] پیمونتسی در نهایت مقالهٔ خود وعده گونه یی داده، که در صدد نشر نسخهٔ عکسی (ف) است. اگر این کار انجام گیرد، در شاهنامه شناسی اقدام ارزشمندی خواهد بود.

پ : گفتار اندر ستایش خرد ۲۰ بیت (ص ۴ ج ۱)

ـ ف : گفتار اندر صفت آفرینش عالم و ستایش آفریدکار ۱۹ بیت (ورق ۴ الف)

با : اندر آفرینش عالم ۳۰ بیت (ص ۲٦ – ۲۷)

پ : گفتار در آفرینش عالم ۲۵ بیت (ص ٦ ج ۱)

- ف : کفتار اندر ستایش اشجار و نبات و صفت افلاک و آفتاپ و ماه ۱۱ بیت (ورق ۴ الف)

با : آفرینش ماه و آفتاب ۲۵ بیت (ص ۲۷)

پ : گفتار اندر آفرینش آفتاب ۸ بیت. گفتار در آفرینش ماه ۸ بیت (ص ۷ ج ۱)

ـ ف : کفتار اندر سبب آفرینش مردم و ستایش آدم که فضیلت دارد، بر دیگر حیوانات، بفضل آفرید کار جل جلاله (ورق ۴ ب) ۱۲ بیت.

با : در آفرینش مردم ۱۵ بیت (ص ۲۷)

پ : گفتار در آفرینش مردم ۱٦ بیت (ص ٦ ج ۱)

ـ ف : کفتار اندر ستایش بیغمبر ما محمد صلوات الله والسلام علیه وستایش جهاریار او رضوان الله علیهم ۳۲ بیت (ورق ۴ ب).

با : در نعت رسول الله علیه السلام ۳۱ بیت (ص ۲۷ – ۲۸)

پ : ستایش پیغمبر صلی الله علیه ۳۲ بیت (ص ۷ – ۸ – ۹ ج ۱)

ـ ف : کفتار اندرانکه فردوسی این حکایت با نظم میکند، اگر سخن نامعقول باشد، بروی عیب نکنند که حکایت برینگونه بود. ۲۴ بیت (ورق ۵ الف).

با : اندر فراهم آوردن شاهنامه ۱۹ بیت (ص ۲۸)

پ : گفتار اندر فراهم آوردن شاهنامه ۱۹ بیت (ص ۹ ج ۱)

ـ ف : کفتار اندر داستان ابو منصور الدقیقی که اول شاهنامه او گفته است. ۷ بیت (ورق ۵ ب)

با : داستان دقیقی شاعر ۱۰ بیت (ص ۲۸)

پ : داستان دقیقی شاعر ۱۰ بیت (ص ۱۰ ج ۱)

ـ ف : کفتار اندر سبب آنکه کفتن شاهنامه راجه موجب بود ۱۱ بیت (ورق ۵ الف)

با : داستان دوست مهربان ۱۷ بیت (ص ۲۸)

پ : گفتار اندر بنیاد نهادن کتاب ۱٦ بیت (ص ۱۰ – ۱۱ ج ۱)

ـ ف : کفتار اندر ستایش خواجه عمید ابو منصور ابن محمد ابن امیرک و داستان او در سبب کفتن شاهناه ۱٦ بیت (ورق ۵ ب)

با : ندارد

پ : اندر ستایش ابو منصور محمد ۱۸ بیت (ص ۱۱ ج ۱)

ـ ف : کفتار اندر ستایش سلطان عادل بادشاه غازی محمود ابن سکتکین قدس الله روحه العزیز ۵۲ بیت (ورق ۵ ب)

با : ستایش سلطان محمود ۵۳ بیت (ص ۲۸ – ۲۹)

پ : اندر ستایش سلطان محمود ۵۰ بیت (ص ۱۲ – ۱۴ ج ۱)

این بود چند نمونه از عناوین آغاز کتاب، بامقابله به نسخ با، پ که حتماً از طرف کاتبان دران دستبردی روی داده باشد. مثلاً در عنوان اخیر بعد از نام پدر محمود اگر دعائیه قدس الله روحه العزیز راجع به سلطان باشد، حتماً نوشتهٔ فردوسی نیست، زیرا در آنوقت سلطان زنده بود و این دعائیه را با مردگان نویسند.

اکنون یک یک عنوان را از اواسط و اواخر (ف) در معرض مقایسه میگذاریم، که با نسخ مطبوع اختلاف تام دارد و چون اصل (ف) یا عکس تمام آن در دست نیست، نمیتوان بر اختلاف کلی ابیات و محتوای آن حرف زد، اما از اختلافاتِ عناوین، ناهمگونی (ف) را با (پ، با) قیاس توان کرد، مثلاً :

ـ ف : کفتار اندر بادشاهی رستم بترکستان بنج سال بود و بخش کردن ترکستان بر بهلوانان ایران ۱۰۰ بیت (ورق ۱۲٦ ب)

پ : پادشاهی رستم در تورانزمین ۷ سال بود ٣٦ بیت (ص۲۳۴ ج ۲)
با : پادشاهی رستم بتوران هفت سال بود ۳۵ بیت (ص ۱۷۱)

بعد ازین در (پ) چند عنوان فرعی : رفتن زواره بشکرگاه سیاوش (ص ۲۳۵) ویران کردن تورانزمین را (ص ٢٣٦) و باز رفتن رستم بایرانزمین (ص ۲۳۷) آمده و در ص ۲۳۹ ص ۲۳۹ عنوان دیدن گودرز کیخسرو را بخواب در ۴۲ بیت دیده میشود، در حالیکه در (ف ورق ۱۲۸ الف) بعد از پادشاهی رستم در تحتِ عنوان : گفتار اندر خواب دیدن گودرز فرشته را و کفتن آن خواب به بادشاه ایِران و فرستادن کیورا) در ٦٢ بیت آمده و ازین ابیات همین مبحث واضح است که مطابق عنوان (پ) گودرز کیخسرو را مستقیماً بخواب ندیده و عنوان (ف) اصحّ است که فرشته را در عالم رؤیا دیده و فردوسی گوید:

چنان دید گودرز یکشب بخواب که ابری بر امد از ایران پر آب
بران ابر پّران خجسته سروش بگودرز گفتی که بکشای گوش ...
(ص ۲۳۹ ج ۲ پ)

باینطور برخی عناوین و معنونات (پ) باهم مطابقت ندارد و آنچه در (ف) آمده، دیگر گونه است. این یک نمونهٔ کوچکی است از اختلافات (ف) با نسخه های چاپی. اکنون به اواخر همین مخطوطهٔ یک جلدی (ف) هم با مقایسه با (پ، با) نظری می اندازیم : گفارِ اخیر جلد اول بدست آمده (ف ورق ٢٦۴ الف) چنین است : (در برف مردن بهلوانان لشکر ایران و کریستن کودرز از بهر کیو و بیژن و فرزندان دیکر ٦۴ بیت) در حالیکه در (پ ١٣٥٤) همین عنوان "غرقه شدن پهلوانان در میان برف" ۵۲ بیت است و در طبع م (ص ۴۱۳ ج ۵) ۴۷ بیت بدون عنوان آمده و در (با، ص ٣٦١) بعنوان هلاک شدن پهلوانان در برف ۳۳ بیت است.

بهر صورت عدد عناوین (پ) تا جاییکه در فهرست هفت جلد آن (ص ۱۱۱ – ۱۳۸ دیباچه) ضبط شده تا مبحث غرقه شدن پهلوانان در میان برف که اخیر جلد اول (ف ورق ٢٦۴ الف) است به ۵۳۸ عنوان میرسد، که از عدد

گفتارهای (ف) ۵۳۸-۳۵٤=۱۸٤عنوان افزونست و ازین بر می آید، که دسبردهای بعی در نسخ خطی بسیار روی داده است چه در وضع عناوین فرعی و چه در عدد ابیات و تحریفات لفظی، و همین اضافات و تحریفات، سبب اختلاف نسخ خطی با یکدیگر گردیده و متن شاهنامه را از انچه خود فردوسی گفته و ترتیب داده بود، دور ساخته و موجب آشفتگی و ناهمگونی کتاب شده است.

از مزایای (ف) یکی اینست که در بسا موارد، کلمات و الفاظ را باحرکات آن می نویسد و خصوصیات تلفظ و خوانش آنرا در همان قرن هفتم تعیین میکند و دانشمند موصوف ایتالوی از مقابلهٔ این نسخه با نسخ مطبوع بدین نتیجه میرسد که (ف) بیشتر با چاپ (پ) مطابقت میرساند تا بطبع (م) و مطبوعهٔ کلکته که در روایات متن مقامی مهم دارد، بناحق در (م) مورد توجه قرار نگرفته است. بسا از کلمات و مصاریع و ابیات (ف) در تصحیح و رفع تحریفاتِ وارده در متن شاهنامه، که مورد تأمل نقادان و سبک شناسانست، بکار میَ آید و تحریفاتی که در چاپهای مختلف آن روی داده، از روی این نسخه، درست شده میتواند و خوانش و پیوسته گی کلمات و ابیاترا تعیین میکند و بما موقع میدهد که بر انتخاب اصلح و اصحّ صور تأمل نماییم و خود را بیک متن معتبری نزدیکتر سازیم.

در نسخهٔ (ف) بیش از (۲۰۰) بیت چنانند که آنرا آواره در لف داستانهای کتاب توان گفت و از مقابلهٔ نسخ مختلف بر می آید، که یا جای آنرا تغییر داده و یا مکرر نوشته اند و یا در کلمات آن دستبردی کرده اند. ولی ابیاتی هم دران هست که حسب ضرورت برای ارتباط منطقی داستانها کار میدهند، مثلاً : در تراژدی کشتن رستم پسرش را در حال ناشناختگی و اینکه پسرش را بدستِ خود کشته است فردوسی گوید :

چو بشنید رستم سَرش خیره گشت جهان پیش چشم اندرش تیره گشت
بپرسید زان پس که آمد بهوش بدو گفت با ناله و با خروش (م ۲۳۸۱۲)

درینجا در نسخهٔ خطی اکادیمی علوم شوروی مورخ ۸۴۹ ق بین دو بیت فوق، بیتی دیگر آمده که ارتباط منطقی اول را با مابعد بر قرار میسازد :

بیفتاد از پاي و بیهوش گشت   همی بی تن و تاب و بی توش گشت

در طبع (م) آنرا به پاورقی برده اند، در حالیکه برای ربط و تسلسل بیان، باید در متن گرفته میشد. اما این بیت ارتباطی در (ف) که کهن تر است، بدین گونه آمده :

بشذهوش و توشش زمغرور تن   بُیفتاذ جون سروی اندرجمن
(ف ۸۸ ب)

اگر بدقت بنگریم رستم درین حال شاید بی تاب و توش و هوش بوده، ولی (بی تن) نبود. تنش زنده و حواسش باخته بود و بعد ازین تا پایان عمر همین تنِ رستمی بود، که داستانهای قهرمانی آفریدی. پس گمان میرود، که درین شکلِ کهن بیت، بعداً به تصور اینکه فردوسی از استعمال لغات عربی مانند مغرور احتراز داشت و یا نخواسته اند، که رستم را مغرور بگویند، در بیت اصل دست برده و آنرا بشکل نسخه ۸۴۹ ق در آورده و حتی از نسخه های دیگر طرد کرده اند، در حالیکه با نبودن این بیت تسلسل کلام، می گسلد و جای خود را در ذهن خواننده خالی میگذارد.

مثال دیگر : صحنهٔ کشته شدن سیاوش بدست گروی است که در (م) ص ۱۵۲ ج ۳ چنین طبع شده :

زگر سیوز آن خنجر آبگون   گروی زده بستد از بهر خون
بیفگند پیل ژیان را بخاک[۵۵]   نه شرم آمدش زان سپهبد نه باک
یکی تشت بنهاد زرین برش   جدا کرد زان سرو سیمین سرش
بجایی که فرموده بُد، تشت خون   گروی زره بُرد و کردش نگون
یکی باد با تیره گردی سیاه   برامد بپوشید خورشید ماه

[۵۵] مراد سیاوش است.

همی یکدگر را ندیدند روی   گرفتند نفرین همه بر گروی

درینجا در نسخه ۸۴۹ ق و چند دستنویس دیگر، داستان روییدن نبات فرسیاوشان هم آمده، ولی در (ف ورق ۱۱۹ ب) این دو بیت بعد از (بجایی که) افزونست :

همانکه خون اندر آمد بخاک   دل خاک هم در زمان کشت جاک
بساعت کیای برامذ جو خون   از انجا کی کردند آنخون نکون

در حالیکه در دو نسخهٔ اکادیمی علوم شوروی و برخی از نسخ مطبوع این ابیات افزونست :

فرو ریخت خون سرِ پربها   به شبخی که هرگز نروید گیا
بساعت گیاهی بدامد زخون   بدانجا که آن طشت کردش نگون
گیا را دهم من کنونت نشان   که خوانی همی فرّ خون سیاوشان
بسی فایده خلق را هست ازوی   که هست اصلش از خون آن ماهروی

درینجا بین (ف) و نسخه های دیگر تباینی است در خور تأمل. در (ف) فقط روییدن گیاهی آمده، ولی وقتی به ترجمهٔ عربی شاهنامه که بعد از ۶۱۵ ق الفتح ابن علی بنداری اصفهانی کرده است [۵۶] متوجه می شویم می بینیم که در نسخهٔ دست داشته بنداری که حتماً پیش از ۶۱۵ نوشته شده بود، هم این داستان روییدن گیاهی بنام خون سیاوشان بوده است و بنداری می نویسد:

"قالَ صاحبُ الکتابِ و انهم لما سکبوا دمه، نبت منه النبت المعروف الذی یسمَّیه العجم بخون سیاوشان و هوالذی یسمی فی بلادِ العرب دمّ الاخوین و هو الی الآن یُجلبُ الی اطرافِ البلادِ من ذلک المکان ...[۵۷]".

ممکن است بیت گیا راَ دهمِ ... که در نسخهٔ مأخذ بنداری بوده و در (ف) نیست از اضافات خود فردوسی، حین ترتیب آخرین نسخه بدانیم ولی

[۵۶] طبع دارالکتب قاهره ۱۹۳۲ م باتعلیقات و حواشی دکتر عبدالوهاب عزام.
[۵۷] پاورقی ص ۱۵۳ ج ۳ (م) ۱۹۶۵.

بیت سست : بسی فایده ... حتماً از ملحقات ذوق اخوندی مابعد است.

در گفتار آفرینش عالم، بین بیت ۵۳ و ۵۴ (م، پ) این بیت در (ف ۴ ب) واردست که در هیچ یکی از نسخ مطبوع و مخطوط نیست و کشف الابیات شاهنامه ترتیب دبیر سیاقی (طبع تهران ۱۳۵۰ ش) هم آنرا ضبط نکرده:

زکان بعد ازان کوهر آمذ بدیذ ازان سان که داذ آفرین آفریذ

همچنین ستایش محمود برخلاف نسخ خطی و چاپی چنین آغاز میشود:

کی تاباک یزدان جهان آفریذ جنو شهریاری نیامد بدیذ
ستم باذ برجان آن ماه و سال کی شذ برتن و جان او بذ سکال
(ف ٦ ب)

بیت اول در تمام نسخی که مآخذ (م) بوده چنین است :

جهان آفرین تا جهان آفرید چنو مرزبانی نیامد پدید
(م ص ۲۵ ج ۱)

که برای مدّاحی کلمه شهریار نسبت به مرزبان سازگار تر و مجلل تر است.

در گفتار پادشاهی کیومرث (٦ با سطره) گوید :

نخستین زشاهان کویمرت بای بتخت اندر آورد و بکرفت جای
کی خود جون شذ او بر جهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای

در حالیکه همین دو بیت در (م، پ) و دیگر نسخه ها در یک بیت خلاصه شده، که با نسخه بدلهای کوچک پاورقی چنین است :

کیومرث شد بر جهان کدخدای نخستین بکوه اندرون ساخت جای

و ازین بر می آید که شاید ضبط (ف) مربوط به نسخهٔ اول فردوسی و از دیگر نسخه ها مأخوذ از نسخهٔ تجدید نظر شده بیست، که خود شاعر یا دیگران بعلت احتراز از ایطاء قافیه دران تلخیصی وارد کرده باشند.

در همین داستان بیت ۲۱ (ص ۲۹ م = ١٦ پ) چنین است :

بگیتی نبودش کسی دشمنا مگر بد کُنش ریمن اهریمنا

که نسخه بدلهای آن در دیگر نسخه ها "مگر در نهان یا جز اندر جهان" هم آمده، ولی استعمال الف زایده برای تحسین کلام در سخن قدما و فردوسی آمده و غریب بنظر نمی آید. اما این بیت در (ف) ٦ ب چنین است :

نبوذش کسی دشمن اندر جهان بجز تیره آهرمن بذنهان

که قوت کلام و فصاحت در شکل اولست و بنابرین توان گفت که در (ف) بسیاق اول مانده و در دیگر نسخه ها بعد از تجدید نظر فردوسی، شیوهٔ فصیح تری گرفته باشد.

در داستان کشتن هوشنگ مردیورا، بعد از بیت :

بیازید هوشنگ چون شیرچنگ جهان کرد بردیو نستوه تنگ

(م ٣٢ بیت ٦٦)

درینجا این دو بیت در (ف) زاید است، که منظر پیکار را قدری روشنتر میسازد :

کرفت و ببستش ببنذ استوار بکوه اندر آوردش آن نامدار

بسنک کرانش فرو کوفت سر بکین سیامک کی بوذش بذر

(ف ٧ الف سطر ١٧)

در حالیکه در نسخ دیگر محدَث طریق کشتن سربریدن دیو است :

کشیدش سراپای یکسر دوال سپهبد برید آن سر بی همال

(م:ص٣٢ ج ١ و (پ) ص ١٨ ج ١)

چون تقابل هوشنگ با دیواست، پس درینجا صفت (سر بی همال) ناسازگار است و باید متن (ف) را مرجح دانست، زیرا سردیو را بسنگ کوفتن، با حالت بدوی آنوقت موافقتر است. در داستان تهمورث (ص ٣٨) بعد از بیت آموزش هنر کتابت :

که ما را مکُش تا یکی نوهنر بیاموزی از ماکت آید ببر

بیتی دیگر دارد، که در نسخ خطی و چاپی نیست، ولی موضوع بحث را

روشنتری می سازد که فواید کتابت باشد :

کزان سرفرازی کند آدمی   جو بستان شوذ زان سراسرزمی

(ف ۸ الف سطر ۱۲)

چون سیاق بیت از سبک سخن فردوسی دور نیست، ممکن است اصیل باشد.

در آخر داستان مرگ تهمورث این بیت آمده که در نسخ دیگر نیست :

تَنَش کشت پژمرده زاسیب مرک   جوکاه خزان از دَم باذ، برک

(ف ۸ الف)

که رشاقت کلام فردوسی و اصالت در ان مضمر است.

همچنین در داستان جمشید بعد ازانکه آهن را کشف میکند و ازان خود و زره و جوشن میسازد، بین بیت ۱۰ و ۱۱ ص ۳۹ م و بیت ۱۱ و ۱۲ ص ۲۵ پ این بیت اصیل دیده می شود :

زآتش دم و کوه را کرم کرد   و زو آهن سخت را نرم کرد

(ف ۸ الف)

پدر فرویدون که آبتین نامداشت، بدست روزبانان ناپاک ضحاک می افتد و کشته می شود. این داستان در نسخ خطی و چاپی (م بیت ۱۱۷ ببعد) و (پ بیت ۱۲۵ ببعد) در چهار بیت مختصر است. اما در (ف ۱۱ ب سطور ۱۴ – ١٦) به تفصیلی دیگر است، که به کلام خود فردوسی میماند و از پیوندهای ناجور بنظر نمی آید :

زکار فریذون کیتی کشای   همی خواست کارذ سرش زیربای

بجان بُردنش کرد جنکال تیز   وزو خاست اندر جهان رستخیز

و زآسیب او برُ هُنر آبتین   جو سیماب لرزان شذه بر زمین

کریزان و زخویشتن کشته سیر   بر اویخت ناکاه در دام شیر

نهان کِرد کیتی فراوان بکشت   جه بر کوه خارا، جه بر ساذه دشت

جو آمد بسر روز آن بی کزند   ازان روز بانان بدتای جند
بذو باز خوردند و بُردند خوار   جنان بی کنه را بر شهریار

در داستان منوچهر وقتیکه وی از زابل بکابل میرسد درینجا پادشاهی بنام مهراب بر تخت شاهی نشسته :

یکی پادشاه بود مهراب نام   زبردست باگنج و گسترده کام
(م جلد ۱ ص ۱۵۵ پ ۱ ص ۱۲۲)

در (ف) ۱۳۳ الف سطر ۸ به افزونی یک بیت چنین است :

یکی باذشا بذبکابل درُون   هنرمند و بینادل و رهنمون
کرانمایه و کرد و مهراب نام   زبردست ...

شاید مطالب این دوبیت را خود فردوسی یا دیگری بعداً در یک بیت تلخیص کرده و ستایش مهراب را باین تفصیل نپسندیده باشد.

❋ ❋ ❋

ناگفته نماند که در طرد یا پذیرش ابیات آواره در نسخ خطی باید از کمال احتیاط و وسواس کار گرفت. زیرا برخی از ان مطالب در کتب دیگر هم آمده و شاید در نسخهٔ اصل فردوسی هم اصالت داشته باشد، مثلاً نولد که مینوسد :

"البته فقط ندرتاً ممکن است که مابعدم صحت سؤظن هایی که در ابیات داشته ایم، ازین راه پی ببریم که عین مطلب آن ابیات مورد سؤظن را در کتاب نویسندهٔ دیگری که نظیر داستان را نقل کرده بیابیم. مثلاً دوست من لاندوئیر در سال ۱۸۷۵ م نه بیت ماکان (ص ۱۳۳۴ /۳ /۱۱) را که موهل نیز حذف کرده، قطعاً جعلی دانسته بود، در صورتیکه اصالت این بیتها در اثر متن آسوری رومان اسکندر (چاپ Budge ص ۱۹۲) که اخیراً کشف شده است تضمین میشود، علت خذف در چند نسخه، قافیه هایی است که حرف روی در آنها مکرر شده است.

همچنین اصالت ابیات (م ۱۳۵۴ /۹ / ۱۱) که موهل هم حذف کرده و

لاندوئیر نیز در سال ۱۹۰۲ م آنها را جعلی دانسته در کتاب دینوری[۵۸] بثبوت رسیده است[۵۹].

گاهی بیتهای اصیل را بنا بر نادانی یا نظر تعصب آلود خاص از متن کشیده اند مثلاً در طبع فولرس[۶۰] که مبنی بر (پ و ماکان) است این دو بیت را در احوال گشتاسپ بعلتی نیاورده اند که ازدواج دختر را با برادرش جایز ندیده اند، در حالیکه این رسم در زردشتیان قدیم مباح بود.

چو شاه جهان باز شد بازجای بپور مهین داد فرخ همای
دگر را به بستور فرخنده داد عجم را چنین بود آیین و داد

بیت دوم در (پ ۴/ ۲۱۴ و م ۴/ ۱۲۰) : عجم را چنین بود آیین و داد – سپه را به ببستور فرخنده داد ... است و کلمه بستور که اصل آن در اوستا بَستَویری بود، هم در اکثر نسخ به نستور یا نستوه تحریف شده است.

(٦)
ناهمگونیهای نسخه ها

نویسندهٔ دانشمند ا. م پیمونتسی در مقالهٔ خود هفت صفحهٔ متن (ف) را عیناً عکاسی کرده که برای شناخت املا و طرز نوشتن و تزئینات این کهنه کتاب بسیار سودمند است و علاوه ازین چندین گفتار فردوسی را از موارد

---

[۵۸] شاید اخبار الطوال ص ۴۰ تألیف ابو حنیفه احمد دینوری متوفا ۲۸۱ ق در احوال عالم از آدم تا آخر خلافت المعتصم طبع لیدن ۱۹۱۲ م.

[۵۹] نولدکه : حماسهٔ ملی ایران ۱۴۰ طبع تهران، ۱۳۲۷ ش.

[۶۰] طبع لیدن ۱۸۷۷ م.

مختلف نسخه با همان املای کهن چاپ کرده، که من درین فصل ازان استفاده میکنم و گفتار های فردوسی را عیناً با همان املا و علایم تنقیط می آورم و فرق این مخطوطهٔ کهنسال را با نسخهٔ چاپی (م) که جامع چهار نسخهٔ قدیم است، در ذیل هر گفتار نشان میدهم، چون نسخهٔ بایسنقری (با) در چاپ (م) ملحوظ و مورد مقابله نبوده، صورت مضبوط این "نسخهٔ معتبر خوشخط ..." را هم بران اضافه میکنم.

(۱) یکی از گفتارهای مهم آغاز شاهنامه در (ف) ورق ۵ الف سطر ۹ تا ١٦ چنین است :

ازین نامور نامه شهریار بمانم بکیتی یکی یاذکار

کُفتَار اندَران کي فردَوسِي این حکایت با نظم می کُند اکر سُخَنِی نامَعقول بَاشذ بر وي عیب نکنند کي حِکایت برین کونه بوذ

۱. کی هر کس کی اندر سخن داذ داذ ز من جز بنیکی نکیرند یَاد
۲. تو این را درُوغ و فسانه مدان بیکسان رَوشنِ زمانه مَدان
۳. دکر بُذکی نجار بَائیست کفت همان به کی دارم سخن در نهفت
۴. ازو هَر جه اندر خَورذ با خرَذ دکر بر رهَ رمز مَعنی بَرذ
۵. تو این نامور نامه از نیک و بَذ جنان دان کی تصدیقش آرذ خرذ
٦.سخن هَست بَعضی کی معقول نیست و لیکن مبر ظن کی منقول نیست
۷. اکر از بی خاص رفتی سخن نبوذی یکی حشو سَر تا ببن
۸. و کر سر بسر بُوذی از بهر عتَابم؟ شذی قصه ناجیز و کفتار خام
۹. ازان طبع را نَفرتی خاستِی بذو هَر کسِی دل نیاراستی
۱۰. دران جهد کردم کی تا نیک وَ بَذ خرذمند وَالا و اندک خرَذ
۱۱. بیابند ازین نامهٔ دلبذیر زمعقول بهره زمنقول بیر
۱۲. بنزدیک دانش وران روشنست کی حشَو و دروغش نه جُرم منَست
۱۳. یکی نامه بوذ از که باستان فراوان بذی اندروُن داستان

ازین سیزده بیت در (م، پ) چهار بیت کزین نامور – تو اینرا – ازو هر چه

– یکی نامه .. طبع شده و در بیت دوم مصرع دوم در (پ) بیک سان روشن در زمانه مدان و در (م) برنگ فسون و بهانه مدانه است، که درینجا هم صورت (ف) رَوشَنِ زمانه اصحّ و از بقایای پهلوی و بمعنی همین روِش کنونیست. گویا خوانندهٔ یا نویسندهٔ نسخه با این کلمهٔ پهلوی آشنایی نداشته و در مصرع اصیل (ولی مظلوم) فردوسی دست برده آنرا بشکل (م، پ) برگردانیده و بفکر خود نزدیک به فهم ساخته است !!

اما اینکه از ۱۳ بیت (ف) چهار بیت را در نسخ بعدی، که مأخذ (م، پ) بوده برگزیده اند، شاید در بیت ۳ نجار = ناچار و در بیت ۸ عتابم؟ (که شاید از بهر نام باشد) خوانده نتوانسته و بنابرین ترتیب کلامی و منطقی از بین میرفته و فقط همان چهار بیت مفهوم صریح الدلاله را نوشته باشند.

ناگفته نماند که بیت اول (کی هر کس ...) از ابتدای (ف) به جلد دوم (پ ص ۲۱۷) چنین منتقل شده :

که هر کس که اندر سخن داد داد   ازو جز بنیکی نگیرند یاد

ولی همین بیت در (م ۳/ ۱۶۹) در آخر قسمت ۱۲ بیت ۲۵۸۲ داستان سیاوش عیناً مانند (ف) آمده است، و این هم نمونه ییست از آوارگی ابیات و انتقال آن از گفتاری به گفتاری دیگر، که در چاپهای آینده با در نظر داشتن (ف) و تسلسل کلام و مطالب داستان، در موارد اصلی یا مناسبتر آن بجا گذاشته خواهند شد.

(۲)

کُفتَار اندر بَاذشاهِی هُوشنک بسَر سیَامک جهَل سَال وَ هفت ماه وَ شَانزده روُز بوذ اندَر تاریخ

۱. جهاندار هوشنک با رای داذ   بجای نیا تاج بر سَر نهاذ
۲. بکشت از برش جرخ سالی جهل   بُر از هوش مغز و بُر از داذ دلِ
۳. جُو بنشَست بر جایکاه مهي   جنین کفت بر تخت شاهِنشهی
۴. کی بر هَفت کشور منم باذشا   بهَر جا سَر افراز و فرمان رَوا

۵. بفرمان یزدان بیروزکَر　　بداذ و دهش تنک بَستش کمر
٦. و زان بس جهان یکسر اباذ کرذ　　همه روُی کیتی بُر از داذ کَرذ
۷. نخستین یکی کوهُر امذ بچنک　　بآتش زاهن جذا کرد سنک
۸. سَر مایه کرد اهن آبکُون　　کزان سنک تیره کشیذش بروُن
۹. جو بشناخت اهنکری بیشه کرد　　کراز و تبر ارَه و تیشه کَرد

درین نه بیت نسخه بدلهای ذیل در دیگر نسخ موجود است :

بیت ۲ در یک نسخه مأخذ (م) بجای بگشت : گذشت.

بیت ۴ در تمام مآخذ (م) مصرع دوم : "جهاندار پیروز و فرمانروا"

بیت ۵ در تمام مآخذ (م) مصرع دوم : بستم کمر.

بیت ۷ در یکی از مآخذ (م) بجای به آتش : بدانش است، ولی چنانچه گذشت در داستان جمشید هم "زآتش" آمده است.

بیت ۸ مصرع دوم در تمام نسخ مأخذ (م) "کزان سنگ خارا کشیدش برون" است و بعد ازین بیت در (م) چگونگی پیدایش آتش (یکی روز شاه جهان سوی کره ...) در ۱۵ بیت آمده که ترتیب ابیات و موضوعها بکلی در (م، پ، ف) یکسان نیست و این ناهمگونیها و کوتاهی مطالب (ف) نسبت بدیگر نسخه ها، برای کسانیکه متن مرتب شاهنامه را با پیوسته گیهای منطقی و تسلسل واقعات مطالعه میکنند، دشوار ترین کارهای علمی در نسخه شناسی و ادب و سبک شناسی با در نظر داشت حوادث تاریخی و داستانهای کهن خواهد بود.

(۳)

بسا از گفتارهای (ف) در نسخ خطی و چاپی نیست و ترتیب داستانها هم بکلی دیگر گونه است که ویژه گی را از تمام نسخ نشان میدهد. مثلاً در (ف ۵۴ ب) کفتار اندر پادشاهی افراسیاب آمده که در دیگر نسخ خطی و چاپی بنظر نمی آید و در (ف) چنین است :

کفتَار اندَر بَاذشاهِی افرَاسیاب اندَر ایرَان زَمِین دَوازده سَال و هَفت مَاه و روُز بُوذ

۱. بس از یاذکار موجهرْ شاه — تهی ماند ایران و تخت و کلاه
۲. ایا دانِشی مَرد بسیَار هوُش — هَمه جاذر[٦١] آزمندی مبوُس
۳. کِی تخت و کله جون تو بسیَار دیذ — جنین داستان جَند خواهی شنیذ
۴. رسیذی بجای کی بشتافتِی — سرَامذ کزو آرزو یَافتِی
۵. جه خواهی ازین تیره خاک نژند — کی هَم باز کردانذت مستمند
۶. اکر جرخ کردان کشذ زین تو — سر انجام خشتست بالین تو

اغَاز دَاستَان

۷. بسا کس کز ایران اسیرَان بذند — همه بهلوانان و میران بذند
۸. بس آن بستکان راکشیذید[٦٢] خوار — بجان خواستند انکهی زینهار
۹. بَس اغریرت امذ بخواهِشکری — بَیاراست با ناموس[٦٣] داوری
۱۰. کی جندین سَرفراز و کرد وسَوار — نه بَا خوذ و جَوشن نه در کارزار
۱۱. کرفتار کشش[٦٤] نه وَالا بوذ — نشیبَست جای کی بالا بوذ
۱۲. سزذ کر نباشذ بجا نشان کزند — سباری هَمیذون همنشان ببند
۱۳. بریشان یکی غار زندان کنم — نکه دارشان هوُشمندان کنم
۱۴. بسَاری بزاری بَرانند هوُش — تو از خون بکش دست و جندین مکوش
۱۵. بفرموُذشان تا بسَاری برند — بغَل و بمسمار و زاری برند
۱۶. زبیش دهستان سوی رَیْ کشیذ — ز اسبان برنج (و) بتک خوی کشیذ

---

[٦١] چادر آزمندی.

[٦٢] ماضی مستمر جمع غایب = می کشیدند. مطابق لهجۀ خراسان (بنگرید : طبقات الصوفیه انصاری).

[٦٣] شاید سهو طباعت باشد که صحیح آن نامور است.

[٦٤] کذا ؟ شاید کشتن صحیح باشد.

۱۷. کلاه کیانی بسر بر نهَاذ بدینار داذن در اندر کشاذ
۱۸. بکستُهم و طوس امذ این آکهی کی شذ تیره دیهیم شاهنشاهی
۱۹. بشمشیر تیز ان سَر تاجْدار بزاری بُریذند و بر کشت کار
۲۰. بکندند مؤی و شخودند رؤی ز ایوان بر امذ یکی هوی هؤی
۲۱. سَر سرکشان کشت بر دَرد و خاک همه دیذه خون و همه جامه جَاک
۲۲. سؤی زاولستان نهادند رؤی زبان شاه کوی و روان شاه جوی
۲۳. سُوی زال رفتند با سوک و دَرد رخان برزخون و سَران بُر ز کرد
۲۴. کی زالا دلیرا شها نوذرا کوا تاج دارا مها داورا
۲۵. نکهدار از ایران و بشت مهَان سَر تاجداران و شاه جهان ...

در شاهنامه های معتبر خطی که (م) نمودارِ آنست و نیز در نسخه های مطبوع که (پ) نمونهٔ جامع تر آن شمرده میشود گفتار پادشاهی افراسیاب نیامده و در جلد ۲ (م) نخستین بار تنها با نام افراسیاب در بیان پادشاهی نوذر بیت ۷۰ ص ۱۱ بر میخوریم که گوید :

جهان پهلوان پورش افراسیاب بخواندش درنگی و آمد شتاب ...

در (پ) ص ۱۹۵ این ذکر نخستین نام افراسیاب تحت عنوان "آگاه شدن پشنگ از مرگ منوچهر" است. بنابرین باید گفت که در مأخذ (پ، م) گفتار پادشاهی افراسیاب علاحده نبوده و در (پ) عنوان کشته شدن نوذر بدست افراسیاب بعد از فاصلهٔ زیاد در (ص ۱۲۲) آمده که مقارن است با (ص ۳۵ جلد ۲ م) باختلافات ذیل :

بیت اول : م، پ : شد آن یادگار.

بیت دوم : م ۲/ ۳۵ مانند متن. پ ۱/ ۲۱۲ : همه جامهٔ ارجمندی مپوش؟ چون در ترجمهٔ البنداری : اردیة الحرص است، پس متن (ف) معتبرتر است : چادر.

بیت پنجم : در م، پ : چه جویی ازین.

بیت ششم : در م، پ این بیت درینجا نیست. ولی در همین دو و چاپهای

دیگر، این بیت آواره را در پایان شاهنامه و گفتار پادشاهی یزدگرد (م ۹/ ۳۱۱) : خاکست بالین تو، و در (پ ۷/ ۲۱۵) که گر چرخ گردان ... می یابیم. پس خوانندهٔ گرامی قیاس کرده میتواند، که این بیت مظلوم از جلد اول بجلد نهم و پایان کتاب چگونه سفر کرد؟

در تمام نسخ مطبوع و مآخذ خطی آن بعد از بیت ٦ عنوان "آغاز داستان" نیست و بیت ششم به بیت هشتم پیوشته که بیت هفتم هم در یکی از نسخ دیده نمی شود و پیش از بیت ۹ این بیتها در (م، پ) آمده :

چو اغزیرث پر هنر آن بدید دل اوببر در چو آتش دمید

بیامد خروشان بخواهشگری بیاراست با نامور داوری

در بیت ۱۰ نه با ترگ و جوشن و در بیت ۱۲ م "سزد گرنیاید" و در (پ) "سزد گر نیاری" است. بیت ۱۴ در (م) "بساری بزاری بر آرند هوش" و در (پ) "بزاری و خواری بر آرند هوش" است و بعد ازین بین بیت ۱۴ و ۱۵ در (م) این بیت است :

ببخشید جان شان بگفتار اوی چو بشنید با درد پیکار اوی

در حالیکه در (پ) چنین طبع شده :

ببخشود شان جان بگفتار اوی چو بشنید زاری و پیکار اوی

بعد ازین بیت ۱۵ بفرمود شان ... در (پ، م) یکسان است و پس ازان بیت :

چو این کرده شد ساز رفتن گرفت زمین زیر اسپان نهفتن گرفت

که در (م، پ) هر دو آمده و در (ف) نیست.

(۷)

یک مقایسهٔ دیگر

اکنون میرویم تا از اواسط شاهنامه داستانی را در معیار مقایسه گذاریم که بین (ف) و دیگر نسخه ها چقدر فرقهاست؟ در (ف ۱۸۹ ب ۱۹۰) چنین گوید :

کفتَار اندر داستَان رزَم رستم به اَکوان دیو و سَتَایش ایزدْ سبحَانَه و تعَالی و نموذَن اثبَات صَانع.

۱. تو بر کردکار روان و خَرَذ	ستایش کزین تا جه اندر خورذ
۲. ببین ای خردمند روشن رَوان	کی جون بایذ اوُرا ستودن توان
۳. همَه دانِش من ببیجَار کیسْت	ببیجَارکان بر ببایذ کریسْت
۴. تو خستو شوانرا کی هست ویکیست	رَوان خرذ را جُز این راه نیست
۵. ایا فلسفه دان بسیَار کوی	نپویم برای کی کفتی مَپوی
٦. کجا فیلسوف نیست بسیَار دان	هنر بروَر و زیرک و کاردَان
۷. جو بر اسب کفتار کردذ سوار	سُخن راند از هسْتی کِرذکار
۸. بکفتار اثبات صانع کُنذ	مرا نیز ناجار قانع کنذ
۹. سُخن در جهان هَر چه توحید نیست	بناکفتن و کفتن او یکیسْت
۱۰. ترا هرجه بر جشم بر نکذرْذ	نکنجذ همی دَر دلت باخرذ
۱۱. تو کر سخته ی راه سنجیذه کوی	نیایذ ببن هر کز این کفت و کوی
۱۲. بیک دم زذن رستی از جان و تن	همی بس بزرک ایذت خویشتن
۱۳. زوی خرذ با خوذ اندیشه کن	دمی بي کژی رَاستی بیشه کن
١٤. هین؟ کز کجا امذستی بذْیذ	نهاذ ترا دهرْ جوُن پرورَیذ
۱۵. نه از کنده آبی بذت ماده بُوذ	کذرکاه بولی ترا جادَه بوذ
١٦. جهان بی تو بسیار بُذ دی وَ دوش	زکیتی مکر بر نیامذ خروش
۱۷. نه فردا همان بی تو خواهذ بذن	بناکام از تو نخواهذ شذن

۱۸. جو نه دیک بوُذی نه فردا بوی — بیک روُزه عُمر این همه خسروی
۱۹. جه سازی جه افرازی این شهر و کاخ — بنیکی بذی در جهان فراخ
۲۰. همی بکذرذ بر تو ایّام تو — سرای جز این باشذ ارام تو
۲۱. نخُست از جهان آفرین یاذ کن — برستش برین یاذ بنیاذ کن
۲۲. کزویست کردوُن کردن ببای — هموُیست بر نیک و بذ رهنمای
۲۳.نکارندَه کنبذ نیلکوُن — فزایندهٔ دَانِش رَهنمون
۲۴.بذیذ آورنده ز ناجیز جیز — همان جیز را کرده با جیز نیز
۲۵. ازو کشته بیذا مکان و زمان — وزو کشته بیذا یقین و کمان
۲٦. جهان بر شکفتست و این هم شکفت — نخست از خوذ اندازه بایذ کرفت
۲۷. نخستین شکفتی نهاذ تو اسْت — عجب از کرفت و کشاذ تو است
۲۸. جهان بر شکفتست جون بنکري — ندارذ کسی آلت داوَري
۲۹. و دیکر کی بر سرَت کردان سبهر — همی نَو نمایذَت هَر روز جهْر
۳۰. نباشی بذین کفته هَمداستان — کی دهقان همی کویذ از باستان
۳۱. خرذمند کین داستان بشنوذ — بدانش کرایذ بذین نکروذ
۳۲. و لیکن جو معنیش یاذ اوري — شَوی رام و کوتاه شوذ داوري ...

درین ۳۲ بیت فرقهای مهم بین (م ۴/ ۳۰۱، پ ۳/ ۱۳٦) با (ف) موجود است، که میتوان ازان اهمیت (ف) را تخیمن کرد، مثلاً :

- در بیت ۳ "همه دانش ما" در متن و "دانش من" در پاورقی باعتبار نسخهٔ لندن گرفته شده که (ف) مویّد لندن است.
- در بیت ۵ نسخه م : "بپویم براهی که گویی مپوی" و در (پ) نپویم براهی که گویی بپوی.
- نسخه های مطبوع و مآخذ آن ابیات ٦، ۷، ۸ ندارد، ولی برای ارتباط کلام و روشنی مطلب بیجا نیست.
- در بیت ۹ نسخه پ "سخن هیچ بهتر ز توحید نیست" دارد، در حالیکه (م) در متن : "سخن هرچ بایستِ توحید نیست" و در پاورقی نسخه بدل : "از

باب توحید" دارد که ضبط (ف) از همه روشنتر است.

- بیت ۱۰ در م : ترا هرچ بر چشم سر بگذرد
نگنجد همی در دلت با خرد (یا بر بگذرد) اما در (پ) : ترا هر چه بر چشم بر بگذرد – بگنجد همی در دلت با خرد؟ که ضبط (ف) روشنتر و منطقی تر است.

- بیت ۱۱ در (م) : تو گر سختهٔ شوسخن سخته گوی. در (پ)

تو گر سختهٔ راه سنجیده پوی   و گر نه بپرهیز ازین گفتگوی

که متن (ف) افضل است.

- بیتهای ۱۳ تا ۱۹ در (م، پ) و دیگر نسخ مطبوع نیست و بیت ۲۰ که در (م، پ) تحت عدد ۱۰ آمده، درینجا مناسبتر است.
- در آغاز بیت ۱۴ کلمهٔ هین شاید غلط چاپ شده و همین یا همی بود. در بیت ۱۸ "جونه دیک بوذی" کلمهٔ دیک یا دیگ بمعنی دیروز از بقایای پهلویست (فرهنگ پهلوی) که فردوسی بضرورت عروضی آورده، ورنه در بیت ١٦ دی و دوش آمده است. این چند بت که از نسخ دیگر مفقود است، بسیار بموقع و در اوج فصاحت و شیوهٔ کلام فردوسی است و باید جای خود را بگیرد و متروک نشود.
- همچنین بیتهای ۲۳ – ۲۴ – ۲۵ – ۲۷ که در نسخه های مطبوع نیست، درین موقع ارزش و سازگاری و با موضوع پیوسته گی خاصی دارد.
- بیت ٢٦ در (م) : که جانت شگفتست و تن هم شگفت. در (پ) روان پر شگفتست ...
- بیت ۲۹ در (م) : دگر آنک این گرد گردان سپهر. (پاورقی : و دیگر که بر ...) پ : مانند (ف) که اصالت دارد.
- بیت ۳۲ : در (م و پ) : شود رام و کوته کند داوری ... در اصل (ف) هم کوته بوده، که کوتاه چاپ شده و مصرع را از وزن بیرون برده است.

(۸)
اول و آخر نسخهٔ (ف) بانظر مقایسوی

خوشبختانه پروفیسور پیمونتسی در آخر مقالهٔ خویش عکس صفحه اول و آخر (ف) را هم داده است که ما درینجا بطور نمونه عین آنرا عکاسی کرده و خوانش آنرا با مقایسه به (م، پ، با) و نشان دادن دیگر گونیهای آن تقدیم میداریم :

در بین مستطیل خط کوفی پیجیده در گل و برگ نقاشی بنام ایزد بخشاینده بخشاگیر؟

۱. بنام خداوند جان و خرذ — کزین برتر اندیشه بر نکذرذ
۲. خذاوند نام و خذاوند جای — خذاوند روزی ده و رهنمای
۳. خذاوند کیوان و کردان سبهر — فروزنده ماه و ناهیذ و مهر
۴. زنام و نشان وکمان برترست — نکارندهٔ بر شذه کوهرست
۵. ببینند کان آفریننده را — نبینی مرنجان دوبیننده را
٦. نه اندیشه یابذ بذو نیز راه — کی او بر تر از نام و از جایکاه
۷. سخن هر جه زین کوهران بکذرذ — نیابذ بذو راه جان و خرذ
۸. خرد کر سخن بر کزینذ همی — همان راست آیذ کی بینذ همی
۹. ستوذن نداند کس او را جو هست — میان بندکی را ببایذت بست
۱۰. خرد را و جان را همی سنجذ او — در اندیشهٔ سخته کی کنجذ او
۱۱. بذین آلت و رای و جان و روان — ستوذ آفریننده را کیَ توان
۱۲. بهستیش بایذ کی خستو شوی — زکفتار و بیکار یکسو شوی

مستطیل خط کوفی (؟) پر گل و برگ و نقاشی حلزونی

۱۳. کنون ای خردمند مَرد خرذ — بدین جایکه کفتن اندر خورذ
۱۴. برستنده باشی و جوینَده راه — بژرفی بفرمانش کردَن نکاه
۱۵. توانا بوذ هر کی دانا بوذ — زدانش دل بیر بَرنا بوذ
۱۶. ازین پَرده برتر تُرا کار نیست — زهستی بر اندیشه دیذار نیست

کفتار اندر ستایش خرذ و صفت خرذمندان و ستایش ایشان

۱۷. جه کفت آن سخن کوی مَرد از خرذ — کی دانا زکفتار او برخورذ
۱۸. خرذ بهتر از هر جه ایزدت داذ — ستایش خرذ را به از راه داذ
۱۹. خوذ رهنمای و خرذ دلکشای — خرذ دست کیرذ بهر دو سرای
۲۰. ازو شاذمانی و زو مُردمیست — و زویت فزونی و هم زویکست
۲۱. خرذ تیرَه و مَرد روشن رَوان — نباشذ همی شادمان یکزمان
۲۲. هشیوار دیوانه خواند ورا — همان خویش بیکانه داند ورا
۲۳. ازو یی بهر دو سرای ارجَمند — کسسته خرذ بای دارذ ببند
۲۴. خرذ جشم جانست جون بنکری — کی بی جشم شاذان جهان نسبری
۲۵. نخست آفرینش خرذ ره شناس — نکهبان جانست و آن سه بَاس

این دو عنوان آغاز و گفتار ستایش خرد تا نخست آفرینش ... در (م) ۲۸ و در (پ) ۲۷ بیت است. در حالیکه در چاپ کلکته از ترنر ماکان ۱۸۲۹ م و باز دو طبع تهران بکوشش محمد دبیر سیاقی ۱۳۳۵ و ۱۳۴۴ ش که کشف الابیات آن هم در تهران ۱۳۵۰ ش چاپ شده ۲۹ بیت است باین تفصیل :

- در بیت ۳ نسخهٔ (با) : خداوند کیهان و گردان سپهر. دیگران مثل (ف).
- در بیت ۴ (م) بر شده پیکر، با نسخه بدل "بر شده گوهر" در پ، با : بر شده گوهر.
- در بیت ٦ م، پ، با : نیابد بدو نیز اندیشه راه ... ولی صورت (ف) تعبیر

کهن تر بنظر می آید.

- در بیت ۸ م، پ: همانرا گزیند که بیند همی. با:همان را ستاید که ...
- در بیت ۱۰ پ، با : در اندیشهٔ سخت؟ م : اندیشهٔ سخته ... که این درست تر است، زیرا سختن saxtan در پهلوی بمعنی سنجیدن و وزن کردن و سخته سنجیده و موزون است.
- در بیت ۱۱ م : جان و زبان ... کی توان. پ : جان و روان ... چون توان. با : جان و زبان ... چون توان. ولی (ف) کهن تر است.
- در بیت ۱۲ م : زگفتار بی کار. پ: به هستیش باشد ... زگفتار بیکار. با : گفتار و پیکار. مراد از پیکار جدل و احتجاج خواهد بود.
- در بیت ۱۳ : م، پ، با : در متن "وصف خرد". در پاورقی م "فضل یا ارج خرد". ولی صورت (ف) افضل است.
- بیت ۱۴ : در تمام نسخ به بیت ۱۲ متصل است و بعد ازان ۱۴ و ۱۵ و ١٦.
- بیت ١٦ : در تمام نسخ "ازین پرده بر تر سخن گاه نیست – زهستی مر اندیشه را راه نیست" یک نسخه بدل م : ... ترا راه نیست – بهستی مر اندیشه آگاه نیست. که درینجا هم ضبط (ف) تعبیر کهنتر است.
- بیت ۱۷ : م، با : خردمند مرد خرد. پ : آن هنرمند مرد خرد. ولی ضبط (ف) کهنتر و روشنتر است.
- بیت ۱۸ : پ با (ف) یکسان. م : " خرد بهتر از هر چه ایزد بداد" در پاورقی : ایزدت داد. با : خرد بهتر از هر چه یزدانت داد. که درینجا هم ضبط (ف) استوارتر است.
- بیت ۲۰ : م : و زویت غمیست ... و زویت کمیست. پ : ازویت غمیست – ازویت فزونی ازویت کم است. با : وزو پر غمیست – و زو هم فزونی و هم زوکمیست. باعتبار تقابل فزونی و کمی مصرع دوم، باید در مصرع اول هم در مقابل شاذمانی، غمی باشد. ولی چون در بیت مابعد در مصرع اول (مرد) مورد بحث است، پس درینجا هم مردمی بجا خواهد بود، که در

مصرع دوم هم عدم شادمانی مرد مذکور است.
- بیت ۲۲ م : مانند (ف). پ، با : در هر دو مصرع : خواند ورا، که درینجا هم صورت متن افضل است.
- بیت ۲۳ : با، پ، م : مانند (ف) ولی در نسخه لندن : شکسته خرد؟
- بیت ۲۴ : م. با : مانند (ف) پ : توبی چشم جان، آن جهان نسپری.
- بیت ۲۵ : در دیگر نسخه ها مانند متن. پ : خرد را شناس ... و آنرا سپاس.

صفحه آخر

عکس صفحهٔ آخر جلد اول (ف) ختم می شود به بیت :

بران آفرین کافرین آفریذ مکان و زمان و زمین آفریذ

که در کشف الابیات (ج ۱ ص ۱۴۴) طبع سیاقی بعلامت ۲۲/ ٦۵۲ آمده، ولی در (م، پ) سراغ آنرا نیافتم.

ابیات صفحه آخر عکسی (ص ۴۰ بعد) چنین خوانده میشود :

۱. جهانرا جنین است آیین و سان بکردذ همی زان بذین زین بذان
۲. سرای سبنجست با درذ و رنج تو بارنج او ناز و جز حق مسنج
۳. جنین کار کیتی باندازه کیر جهانرا کهن دان و غم تازه کیر
۴. سوی نیکی و نیک نامی کرای جزین نیست توشه بزرگی و رای
۵. جنین است کارِ جهان جهان جهانست ازان خواندندش جهان
٦. زدل ژنک وز روی آژنک و ژنک نبرذ مکر جز نبیذ جو زنک
۷. دل زنک خورده ز تلخی سخن زدایذ ازو زنک، باذه کهن
۸. جو بیری درارذ زمانه بمرد جوانش کنذ باذهٔ سال خورد


آغاز نسخه (ف)

۹. بمرداند رون ماذه آرز بدید — کی فرزانه کوهر بوذ یا بلید
۱۰. کرا کوهرش بَست و بالا بلند — کند بازه او را جو خم کمند
۱۱. کرا کوهرش برزو بالاش بست — بکیوان برذ جون شوذ نیم مست
۱۲. جو بذ دل خورذ مرد کردد دلیر — جو رو به خورذ کردذ اونره شیر
۱۳. جو ژیان خورذ شادمانه شوذ — بر خسار جون ناردانه شوذ
۱۴. ایا انک کوهر تو اری بدیذ — درِ بسه راوه تو باشی کلیذ
۱۵. جرا هرک کیرم ترا من بجنک — نخواِهی زمن رامش و نای و جنک
۱٦. زمن داستان خواهی از باستان — زکفتار و کردار آن راستان
۱۷. بران آفرین کافرین آفریذ — مکان و زمان و زمین آفریذ

تمام شد مجلد اول از شاهنامه بپروزی و خرمی
روز سه شنبه سیم ماه مبارک محرم سال ششصد و چهارده

اَکنون که ما این ابیات خاتمهٔ جلد اول (ف) را با نسخ چاپی که از روی نسخه های متعدد فراهم آمده اند مقابله میکنیم، برخی ازین ابیات در پایان داستان کیخسرو و آگه شدن لهراسپ از ناپدید شدن کیخسرو (پ ۴/ ۱۳۹، م / ۵ ۴۱۸) چاپ شده و ازان بر می آید که جلد دوم مفقود (ف) مشتمل بر گفتارهایی بوده که در جلدهای ٦، ۷، ۸، ۹ طبع مسکو و نصف آخر جلد های ۴، ۵، ٦، ۷ طبع عکسی جیبی تهران ۱۳۵۳ ش بر اساس چاپ ژول موهل پاریس طبع گشته است و در بیتی که از نسخهٔ قاهره نقل شده "زمجموعه شاهنامه نصفی گذشت" نیز پدید می آید، که فردوسی یا شخصی که این بیت را الحاق کرده، این داستان را نیمه یی از تمام شاهنامه می شمرده است.

ابیاتی که در بالا از عکس صفحهٔ آخر (ف) نقل شده، در (م) چنین است:

- بیت ۱ : زان برین زین بران. پاورقی م بر اساس نسخهٔ قاهر ۷۹٦ ق :

عکس صفحهٔ آخر (ف)
ورق ۲۶۴ ب
=م ۴۱۸/۵ پ ۱۴/ ۱۳۹



جهانرا .... بگردد همی زان بدین، زین بدان
ماش و باش (؟) همه نامجوی درین جای خود را سر انجام جوی
سخنهای لهراسپ چون بازگشت زمجموع شهنامه نصفی گذشت

این بیت دوم با آشفتگی املا و بیت سوم در کشف الابیات سیاقی دیده نشد و ازین بر می آید که در نسخ دیگر نیست.

- بیت ۲ ف در (م، پ) و کشف الابیات نیست.
- بیت ۳ در م، پ و کشف نیست و کلمه (رای) در اصل (ف) زیر لکهٔ سیاه آمده.
- بیت ۵ در هیچ نسخه و کشف یافته نشد.
- بیت ٦ در هیچ نسخه و کشف یافته نشد. ژنگ بر وزن رنگ درینجا بمعنی چین و شکنج است که آژنگ هم همین معنی دارد (برهان) فرخی راست :
بزرگواری کردار، جود و بخشش او – ز روی پیران بیرون همی بَرَد آژنگ
(دیوان ۲۰۹) زنگ بمعنی روشنایی مهتاب باشد، عماره گفت:

نوروز و گل و بنید چون زنگ ما شاد و بسبزه کرده آهنگ
(لغت فرس اسدی)

- بیت ۷ : در زنگ خورده ز تلخی سخن – ببّرد ازو زنگ باده کهن (پ ۴/ ۱۳۹ م ۵/ ۴۱۸) ولی در نسخه (ف) زداید افضل است.
- بیت ۸ : م : چو پیری دراید زناگه بمرد. پ : چو پیری براید ز ناگه بمرد. که از هر دو متن (ف) رساتر و مطابق بسیر طبیعت است. زیرا پیری ناگهان نمی آید و زمانه آنرا بتدریج می آورد.
- بیت ۹ : م : بباده درون گوهر آید پدید – که فرزانه گوهر بود یا پلید. پ : بباده ... پدید – دل بسته را باشد کلید. صورت متن افضل و بقیهٔ وضع (مرد) بیت سابق است. شاید در مقابل کلمه (فرزانه) بلید بروزن فعیل از بلادت باشد یعنی ابله و نافرزانه.
- بیت ۱۰ : بُرز درین بیت که در هیچ یک از نسخ نیست، صفت گوهر بالا و

عالی است و خود این بیت مربوط به بیت ۱۱ و توضیح کنندهٔ پستی گوهر است و باید بجا باشد.

- بیت ۱۲ : م : او تند شیر. پ : شرزه شیر. شرزه ونره هر دو در صفت شیر سابقهٔ ادبی دارد.
- بیت ۱۳ : م : ندارد. پ : چو غمگین خورد شادمانه شود ... در کشف الابیات نیست ولی چون با موضوع مربوط است باید اصیل باشد. در (ف) ژیان افضل است.
- بیت ۱۴ : پ : ندارد. م : بسته را خود تو باشبی کلید. در کشف هم نیست.
- بیت ۱۵ : م : ندارد. پ و کشف : هر انکس که گیرد مراو را بچنگ – نخواهد جز از رامش و نای و چنگ. چون در نسخ دیگر درینجا بیت خطابیهٔ ۱۴ : ایا آنک ... را حذف کرده اند، صیغه ها و ضمایر بعدی خطابی را هم بغایب برده اند، در حالیکه در (ف) خطاب به باده است و این فصیح تر است.
- بیت ١٦ : این بیت جز از (پ) ۴/ ۱۳۹ در دیگر نسخ دیده نشد.
- بیت ۱۷ : در هیچ یک از نسخ سراغ این بیت را درینجا نیافتم. در کشف بنشانه ۲۲/ ٦٥٢ ضبط شده ولی در (پ) بدین صورت در آغاز داستان اسکندر آمده :

بران آفرین کو جهان آفرید زمین و زمان و مکان آفرید

(۵/ ۵۱)

اما ابیات ستایش باده که در ختم این جلد، طوریکه خواندید، آمده، در (پ) پیش از داستان پادشاهی لهراسپ (ج ۴ ص ۱۳۹) ضبط است و ازین میدانیم که در ترتیب ابیات شاهنامه، چگونه خلط ها و ناهمگونیهای پریشان کن موجود است.

اکنون برای افزونی شناسایی این نسخهٔ نویافته، چند صفحهٔ آنرا که در مقاله ا. م پیمونتسی عکاسی شده با خوانش آن بهمان املای اصل نسخه می

آوریم، و ناگفته نمیگذاریم، که از مطالعهٔ تمام نسخه و مقابلهٔ آن با نسخ دیگر خطی و چاپی شاید مسایلی بمیان آید، که در شاهنامه شناسی بکر و کار آمد و در خور قبول و پذیرش باشد، که این کار مهم و سودمند به آینده گان و ارباب نظریکه دسترسی بمتن اصلی فلورانس دارند، موکول میگردد و هم اهیمت و قدمت مزعوم نسخهٔ لندن که سهواً کهنتر پنداشته و برای (م) اساس قرار داده بودند از بین میرود.

اگر محافل علمی ممالک ذیعلاقهٔ همزبان فردوسی به همکاری یکدیگر، باین مهم همت گمارند، شاید این نیمه یی ازین حماسهٔ ارجمند جهانی که در فلورانس محفوظست و بهمت دانشمند ا. م پیمونتسی بدنیا معرّفی شده، بصورت اکمل و فی الجمله نزدیکتر بمتن صحیح گویندهٔ نامور آن ترتیب گردد و کار و همت کارمندان علمی نسخهٔ مطبوع نه جلدی مسکو به نتیجهٔ دقیق تر و علمی تر و انتقادی تری برسد.

دل سلم و تو را زغم آمد بجوش — براه شبیخون نهاذند کوش
جو شب روز شد کس نیامد بجنک — دوجنکی کرفتند ساز درنک
جُن از روز خشنده نیمی برفت — دل هر دو خونی زکینه بتفت
بتدبیر یکبا دکر ساختند — همه رای بیهونه انداختند
کی جون شب بوذ ما شبیخون کنیم — همه کوه و هامون بُراز خون کنیم
جو امذ شب و روز شد در نهان — سراسر کوفتش سیاهی جهان

* * *

جو کار اکهان اکهی یافتند — بسوی منوچهر بشتافتند
فشرذه (؟) بپیش منوچهر شاه — بکفتندی تا بر نشاند سباه
منوچهر بشنیذ و بکشاذ کوش — سوی جاره شد مرد بسیَار هوش
سبه را سراسر بقارن سبرد — کمین کاه بکزید سالار کُرد
ببُرد از سران نامور سی هزار — دلیران و مردان خنجر کزار
کمین کاه را جای شایسته دیذ — سواران جنکی و بایسته دیذ

ورق ۲۷ الف (ف)
= م ۱/ ۱۲۴

جو شب تیره شذ تور با صد هزار — بیامذ کمر بستهٔ کارزار
شبیخون سکالیذه و ساخته — سرانشان بابراندر افراخته
جن امذ سبه دیذ بر جای خویش — درفش فروزنده بر بای خویش
جز از جنک و بیکار جاده ندیذ — خروش از میان سبه بر کشیذ
زکرد سواران هوا بَست میغ — جو برق درخشنده بولاد تیغ
جو شب روز شد همجنان جنک جوی — دو لشکر بروی اندر آورد روی
هوا را تو کفتی همی بد فروخت — جن الماس روی زمین را بسوخت
بمغز اندرون بانک بولاذ خاست — بابر اندرون آتش و باذ خاست
براورد شاه از کمین کاه سر — نبذ تور را از دو رُویه خبر
عنان را ببیجیذ و برکاشت رُوی — برامذ ز لشکر یکی های و هوی
دمان از بس اندر منوچهر شاه — رسیذ اندران نامور کینه خواه
یکی نیزه زد بر بَس بشت اوی — نکو نسار شذ خنجر از مشت اوی
ززین بر کرفتش بکردار باذ — بزد بر زمین داذ مردی بداذ
سرش را همانکه زتن باز کرد — دد و دام را از بیش ساز کرد
بیامد بلشکر که خویش بَاز — بدیذ ان نشان نشیب و فراز
بشاه افریدون یکی نامه کرد — زنیک و بد و روزکار نبرد

*　　*　　*

کفتار اندر نامه فرستاذن منوچهر بنزد یک شاه افریدون و فرستادن سرتور بانامه بنزدیک او

نخست از جهان آفرین کرد یاذ — خذاوند خوبی و باکی و ذاذ
سباس از جهاندار فریاذ رس — ز سختی نکیرد جز او دست کس
همه نیک و بذ زیر فرمان اوست — همه بندها زیر بمیان اوست
دکر آفرین بر فریدون بُرز — خذاوند تاج و خداوند کُرز
همش داذ و هم دین و هم فرهی — همش تاج و هم تخت شاهنشهی
همه راستی راست از بخت اوست — همه فرو زیبایی از تخت اوست

کوش = گوش. جنکی = جنگی. درنک = درنگ. جُن = چون. جون = چون. بُر = پُر. کرفتش = گرفتش. اکهان = آگهان.جاره=چاره.سبه=سپه. سبرد = سپرد. کُرد = گرد. کزار = گزار. سکالیذه = سگالیده. بای = پای. بیکار = پیکار. کَرد = گرد. بولاد = پولاد. جنان = چنان. بانک = بانگ. کمین کاه = کمین گاه. ببیجیذ = بپیچید. برکاشت = برگاشت. بس = پس. بشت = پشت. نکونسار = نگونسار. همانکه = همان گه. بیش = پیش. بکزید = بگزید.

۱. نماند برو بوم و نه مام و باب — شوذ بست روذابه و خان خراب
۲. جو بشنید سین دخت سر بیش اوی — فرو بُرد و بر خاک مالیذ رُوی
۳. جنین کفت کای نامور داذ خواه — کمانی مبرجز بآیین و راه
۴. بَر دخترامذ بر از خنده لب — کشاذه رُخ و روز کون زیر شب
۵. همی مژده داذش کی جنکی بلنک — زکور ژیان کرد کوتاه جنک
۶. کنون زود بیرایه بکشای وَرَو — ببیش بذر رَو بزاری بَنو
۷. بذو کفت روذابه بیرایه جیست — بجای سَرمایه بی مایه کیست
۸. روان مرا بور سامست جفت — جرا اشکارا بباید نهفت
۹. ببیش بذر شذ جو خورشید شرق — بیاقوت و زر اندرون کشته غرق
۱۰. بهشتی بذ اراسته بُر نکار — جو خورشیذ تابان بوقت بهار
۱۱. بذر جون وَرا دیذ خیره بماند — جهان آفرین را نهانی بخواند
۱۲. بذو کفت کای شسته مغز از خرذ — زبر گوهران این کی اندر خورذ
۱۳. کی با اهرمن جفت گیرذ پری — کی مه تاج باذت مه انکشتری
۱۴. کر از دشت قحطان یک مارکیر — شود مخ بباینش کشتن بتیر
۱۵. ببیش اندَر افکند رُوذابه سر — رُخ از شرم برخون و دل بر فکر
۱۶. سیه مژه بر نرکسان دژم — فرو خوابنیذ و نزد هیج دم
۱۷. بذر دل بُر از خشم و سَر بر زجنک — همی رفت غران بسان بلنک
۱۸. سوی خانه شذ دختر دل شذه — رخان معصفر بزر آزده

ورق ۴ الف (ف)
= م ۱/ ۱۹۰

۱۹. بیزدان کرفتند هر دو بناه   این دل شذه ماه و هم بیشکاه
۲۰. بس اکاهی امذ بشاه بزرک   زمهراب و دستان و سام سترک
۲۱. کفتار اندر آکاهی یافتن شاه منوجهر از بیوند کرفتن زال با دختر مهراب و خواندن سام را
۲۲. زبیوند مهراب و زمهر زال   وزان ناهمالان کشته همال
۲۳. سخن رفت هر کونه با موبذان   ببیش سر افراز شاه رذان
۲۴. جُنین کفت با بخردان شهریَار   کی بر ما شوذ زین دژم روزکار
۲۵. جو ایران زجنکال شیر و بلنک   برُون آوریدم برای و بجنک

*   *   *

۲٦. نباید کی برخیره بر عشق زال   همال سر افکنده کردد هَمال
۲۷. جن از دخت مهراب و ز بور سام   برایذ یکی تیغ تیز از نیام
۲۸. بیکسونه از کوهر ما بَوذ   نه تریاک با زهر همتا بَوذ
۲۹. اکر تاب کیرذ سوی ماذرش   زکفت بذ آکنده کردذ سرش
۳۰. کند شهر ایران برُ آشوب و رنج   بدو باز کردذ مکر تاج و کنج
۳۱. همه مؤبذان آفرین خواندند   ورا خسرَو باک دین خواندند
۳۲. بکفتند کز ما تو دانا تری   ببایستها بر توانا تری
۳۳. همان کن کجا با خرذ درخورذ   دل اژدها را خرذ بشکَرذ
۳۴. بفرمود تا نوذرش رفت بیش   ابا ویژکان و بزرکان خویش
۳۵. بذوکفت رو بیش سَام سوار   ببرسش کی جون امذ ازکارزار
۳٦. جو دیدی بکویش کزین سوکرای   ز نزدیک ما کن سوی خانه رای
۳۷. همانکاه برخاست فرزند شاه   ابا ویژکن سَر نهادش براه
۳۸. سوی سام نیرم نهاذند رُوی   ابازند بیلان برخاش جوی
۳۹. جو زین کار سام میل اکاه شذ   بذیره سوی پؤرکی شاه شذ
۴۰. همه نامداران بذپره شذند   ابا زند بیل و تبیره شذند
۴۱. رسیذند بس بیش سام سوار   بزرکان و کی نوذر نامدار

۴۲. بیام بذر شاه نَوذَر بداذ بدیدار اوسَام یل کشت شاذ
۴۳. جنین داد با سخ کی فرمان کنم زدیذار او رَامش جان کنم
۴۴. نهادند خوان و کرفتند جام نخست از منوجهر بردند نام
۴۵. بشاذی برامد شب دیر یَاز جو خورشید رخشنده بکشاد راز

(۱)بست=پست؟ (۲)بیش اوی=پیش اوی (۳) کمانی = گمانی
(۴) بر از خنده = پر از خنده (۴) روز کون = روز گون
(۵)جنگی بلنگ=جنگی پلنگ (۵) کور ژیان = گوُر ژیان
(۵) جنک = چَنگ (٦) بیرایه = پیرایه (٦) ببیش = بپیش
(۷) جیست = چیست (۸) بور = پور (۸) جرا = چرا
(۹) بذر = پدر (۱۰) بُذ = بود (۱۰) برنکار = پُرنگار
(۱۲)بر کوهران= پُر گوهران یا بَر گوهران (۱۳)باذت= بادت
(۱۴)کراز=گراز (۱۵) افکند = افگند (۱۵)برخون=پُرخون
(۱۵) بر فکر = پُر فِکرَ (١٦)نرکسان=نرگسا (۱۷) بلنک = پلنگ
(۱۸)آزذه=آژده،آزده بمعنی خلانیده شده، آجیده شده.
(۱۹) بناه = پناه (۱۹)بیشکاه = پیشگاه شاه
(۲۰)بس اکاهي=پس آگاهی (۲۱) کفتار = گفتار (۲۱) بیوند = پیوند
(۲۲) کشته = گشته (۲۳) هر کونه = هر گونه (۲۳) رذان = ردان
(۲۵) جنکال = چنگال (۲۵) بلنک = پلنگ (٢٦)سر افکنده=سر افگنده
(۲۷) جن = چون (۲۷) بور = پور (۲۸) کوهر = گوهر
(۲۹) کیرذ = گیرد (۲۹) ماذرش = مادرش (۳۰)زگفت بدَ آگنده گردد
(۳۰) گردد مگر تاج و گنج (۳۱) باک دین = پاک دین (۳۵) بپرسش
(٣٦) بگویش (٣٦) گرای (۳۷) پرخاش
(۳۹) پذیره (۴۲) پیام پدر (۴۳) پاسخ

کابل، جمال مینه
روز چهارشنبه ۲۰ میزان ۱۳٦۲ ش از تبییض
این رساله فراغ دست داد.
بقلم عبدالحی حبیبی قندهاری

